



مرکز تحقیقات اسلامی

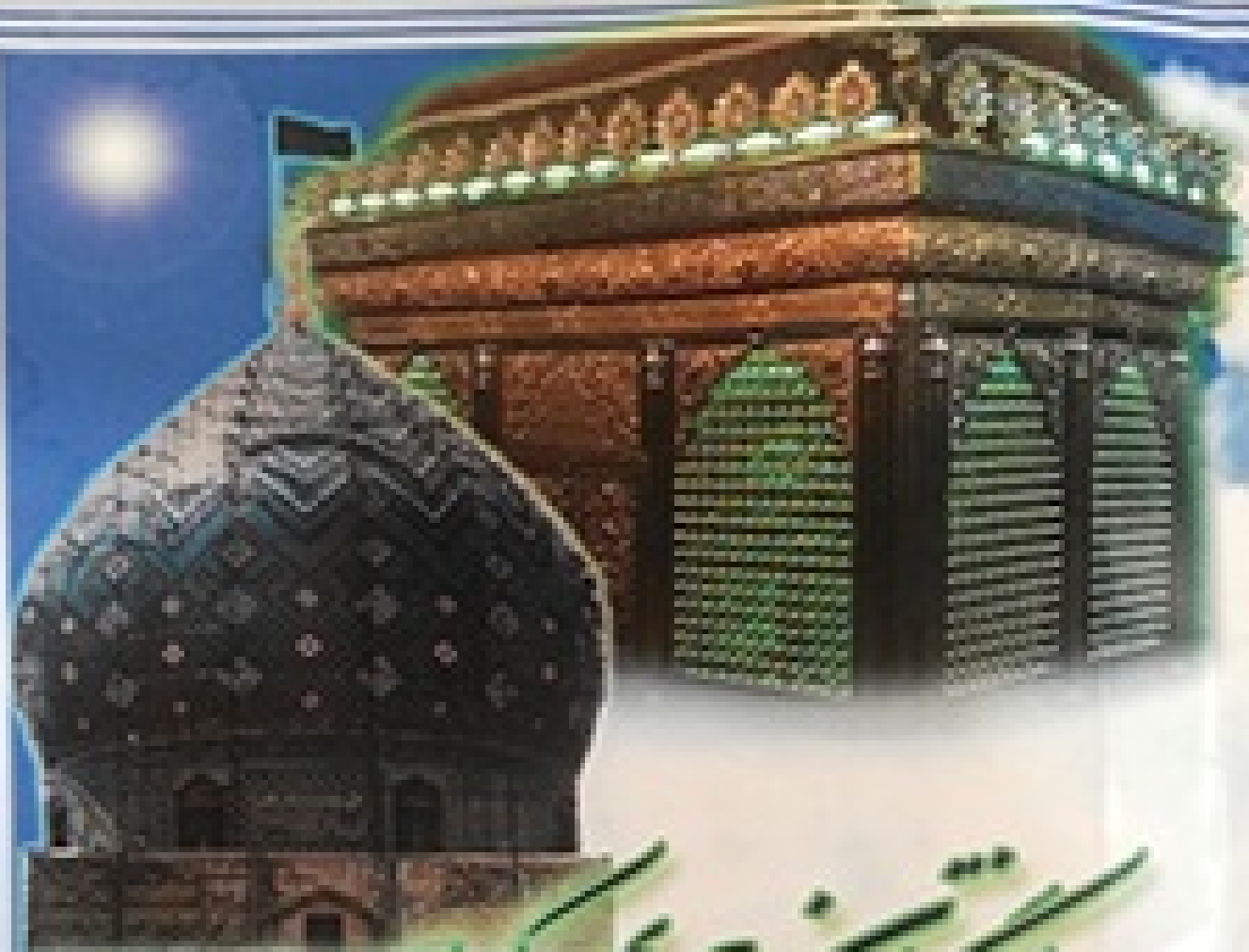
اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# رہ پانچواں حرم کرامت

**گرامات و فضایی از سیدالکریم**

**حضرت ابراہیم بن موسیٰ بن جعفر**

**و نوزندش حضرت اسماعیل (ع)**

**ناشر: ادبی نوری**

کتابخانه و مرکز تحقیقات و نشر اسلامی، جامعہ اسلامیہ، کراچی۔  
پتو: 74000، کراچی۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ره یافتگان حریم کرامت

نویسنده:

سیدرسول سجادی نسب

ناشر چاپی:

اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان برخوار و میمه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |   |
|----|---|
| ۵  | فهرست   |
| ۸  | ره یافتگان حریم کرامت   |
| ۸  | مشخصات کتاب   |
| ۸  | اشاره   |
| ۱۰ | مقدمه   |
| ۱۴ | شرحی مختصر درباره ی فرزندان   |
| ۱۴ | اشاره   |
| ۱۴ | فضیلت زیارت آل الله   |
| ۱۷ | امام زاده ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع)  |
| ۱۹ | سادات موسوی در ایران  |
| ۱۹ | اشاره   |
| ۲۱ | دسته ی اول  |
| ۲۲ | دسته ی دوم  |
| ۲۳ | اولاد امام کاظم(ع)  |
| ۲۳ | اشاره   |
| ۲۵ | فرزندان ذکور امام هفتم (ع)  |
| ۲۵ | اشاره   |
| ۲۶ | امام رضا، علی بن موسی بن جعفر (ع)   |
| ۲۶ | ابراهیم بن موسی (ع)(ابراهیم اکبر)   |
| ۳۱ | پاسخ استعلام از کتابخانه آستان قدس رضوی درباره ی مرقد مطهر حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل (ع) |
| ۳۳ | اشعاری از سروده های شاعران و ستایش گران آستان   |
| ۳۳ | (الف)   |
| ۳۵ | (ب)   |
| ۳۷ | (ج)   |

|     |  |
|-----|--|
| ۳۹  | ..... (د)  |
| ۴۱  | ..... (هـ)   |
| ۴۲  | ..... (و)  |
| ۴۴  | ..... قدمگاه   |
| ۴۸  | ..... شب عاشورا  |
| ۴۸  | ..... مشخصات شفا یافته:                                      |
| ۵۳  | ..... گره ای که باز شد                                       |
| ۵۳  | ..... مشخصات شفا یافته:                                      |
| ۵۳  | ..... اشاره  |
| ۵۸  | ..... «السلام عليك يا عبدالصالح المطيع لله ولرسوله»          |
| ۶۰  | ..... تو را به مادرت زهرا سلام الله عليها                    |
| ۶۰  | ..... مشخصات شفا یافته:                                      |
| ۶۵  | ..... حرمت را نگهدار   |
| ۶۸  | ..... زائران غیر منتظره                                      |
| ۷۱  | ..... گوسفند امام زاده                                       |
| ۷۴  | ..... شلوغی اگر می خواهی امام زاده نرمی                      |
| ۷۷  | ..... سگه پنجاه ربالی  |
| ۸۱  | ..... شفای مادر و مصلحت فرزند                                |
| ۸۴  | ..... چراغ امام زاده   |
| ۸۸  | ..... پناه غریبان ۱  |
| ۸۸  | ..... «برو به ایران»   |
| ۹۲  | ..... پناه غریبان ۲  |
| ۹۲  | ..... «دقیقاً در همان بیابان و صحنه ای که در خواب دیده بودم» |
| ۹۵  | ..... پناه غریبان ۳  |
| ۹۵  | ..... «روضه خوان موسی بن جعفر (ع)»                           |
| ۱۰۱ | ..... از گناه و انحراف دوری کنید                             |

اگر حاجتم روا شد ----- ۱۰۳

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن ----- ۱۰۵

درباره مرکز ----- ۱۰۸

سرشناسه: سجادی نسب، سیدرسول، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور: ره یافتگان حریم کرامت / مولف سیدرسول سجادی نسب.

مشخصات نشر: اصفهان: اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان برخوار و میمه، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۵ ص.؛ ۱۱/۵×۲۱/۵ س.م.

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: امام زادگان - کرامات - فضایل

## اشاره

زیارت نامه حضرت ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) و فرزندش حضرت اسماعیل (ع)

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا السَّيِّدَانِ الرَّكِيَانِ الطَّاهِرَانِ الْوَلِيَّانِ وَ

سلام بر شما ای دو آقا و سید نیکوکار، پاک و صاحب اختیار، الدَّاعِيَانِ الْحَفِيَّانِ إِنَّ أَشْهَدُ أَنْ كُنتُمَا حَقًّا وَ نَطَقْتُمَا حَقًّا وَ دَعَوْتُمَا إِلَى مَوْلَايَ وَ مَوْلَاكُمَا عَلَانِيَةً وَ سَيَّرْتُمَا فَارَمْتُمَا بِعُكْمَا . وَ بِه سَوِي پروردگارمان به طور آشکارا و پنهان دعوت کردید. کسی که از شما پیروی کند رستگار است . وَ نَجِي مُصَدِّقُكُمَا وَ خَابَ وَ خَسِرَ مَكَّ ذَبُّكُمَا وَ الْمُتَخَلِّفُ . به و کسی که شما را تصدیق کند نجات یافته است و کسی که شما را تکذیب کند و با شما مخالفت کند ناامید و زیان کار است عَنْكُمَا إِشْهَادِي بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ لِأَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ بِمَعْرِفَتِكُمَا وَ

به این شهادتی که دادم [در نزد خداوند] برایم گواهی دهید تا در اثر شناخت و . طَاعَتِكُمَا وَ تَصَدِيقِكُمَا وَ اتِّبَاعِكُمَا وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا . پیروی و تصدیق و دنباله روی از شما رستگار شوم و سلام . بر شما ای سیدای و ابنا سیدی أَنْ تُمَا بَابُ اللَّهِ الْمُؤْتَى مِنْهُ وَالْمَأْخُودُ عَنْهُ دُو آقا و سید و ای فرزندان امام و آقای من [حضرت موسی بن جعفر (ع)] شما دروازه های رحمت خداوند هستید که [امیت] از آن وارد می شوند و از آن [حاجات خود را] می گیرند. اتُّبِعْتُمَا زَائِرًا وَ حَاجَاتِي لَكُمْ مُسْتَوْدَعًا وَهَا أَنَا ذَا اسْتَوْدَعْتُكُمْ

. به درگاه شما آمدم و حاجات و خواسته هایم و من اکنون به شما می سپارم دینی و امانتی و خواتیم عملی و جوامع املی إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي وَ السَّلَامُ دِينِ، امانت، عاقبت کار و تمام آرزوهایم را تا آخر عمرم و سلام عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ . بر شما



باد و رحمت و برکات خداوند بر شما باد . التماس دعا

ص: ۱

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيله

« ای کسانی که ایمان آوردید از خدا پروا کنید و برای تقرّب به او وسیله و دستاویزی بجویید.» (مائده \_\_\_ ۳۵)

سپاس خدای را که ما را متمسک به ثقلین (قرآن و اهل بیت) قرارداد .

در جای جای سرزمین سبز ایران قطعه ای از بهشت خداوندی قرار دارد که لیاقت دربرگرفتن بندگان صالح و برگزیده ی خداوند را داشته است. لیاقت آن را داشته است که مزار و مرقد آل رسول (ص) باشد .

ص: ۲

یکی از این روضه های بهشتی، آستان مقدّس و ملکوتی سیدالکریم مولا- حضرت ابراهیم بن موسی بن جعفر و فرزند بزرگوارش حضرت اسماعیل(ع) می باشد که در دولت آباد برخوار، محله ی زمان آباد (امامزاده ی نرمی) و در ۱۰ کیلومتری شمال اصفهان واقع است .

این مکان مقدّس ملجأ و پناه شیعیان امام امیرالمؤمنین علی(ع) بوده است که نشان از هزاران کرامت و گره گشایی از بندگان درمانده ی خداوند دارد و این چشمه ی فیض الهی، دل و جان های بسیاری را از چشمه سار معرفت سیراب کرده است و سر گذشت ره یافتگان حریم کرامت آن جناب نقل محافل عام و خاص شده است .

از بی شمار کرامات سیدالکریم حضرت ابراهیم(ع) و فرزند بزرگوارش(ع) مجموعه ی بسیار کوچک و مختصری در شماره ی یک «ره یافتگان حریم کرامت» در فروردین سال ۱۳۸۱ تنظیم و منتشر شد و با همه ی نقص و کاستی هایی که دارد به ساحت مقدّس و ملکوتی مولایمان حضرت ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) و فرزند بزرگوارش حضرت

اسماعیل (ع) تقدیم می گردد. امید است مورد پسند امام زمان و صاحب اختیارمان حضرت حجه بن الحسن المهدی (عج) قرار گیرد. (إن شاء الله)

لازم به توضیح است از همان ابتدای شروع جمع آوری کرامات از طرف غریب و آشنا تماس های زیادی گرفته می شد و کرامات و سرگذشت های جالبی به اطلاع بنده می رسید. در ابتدا حیران مانده بودم که از کجا شروع کنم و در فکر بودم که این کار در وسع بنده ی بی بضاعتی چون من نیست ولی بالاخره به این نتیجه رسیدم که از باب وظیفه همین مقدار مختصر نیز برای کسانی که به دنبال حقیقت هستند کافی است و « در خانه اگر کس است یک حرف بس است.»

در پایان بر خود واجب می دانم که از همه ی کسانی که حقیر را در این راه، صمیمانه یاری کردند تقدیر و تشکر کنم

ص: ۴

امیدواریم که بار دیگر توفیق پیدا کنیم تا کرامات و سرگذشت های دیگری را بر این مجموعه بیفزاییم. (إن شاء الله)

در خاتمه از تمامی خوانندگان محترم می خواهیم که این خادم افتخاری آستان مقدس فرزند موسی بن جعفر(ع) را از دعای خیر فراموش نکنند .

والسلام

سید رسول سجّادی نسب

۱۳۹۵/۷/۴

ص: ۵

حضرت امام موسی بن جعفر (ع)

(۱)

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا محمد و اله الطيبين الطاهرين المعصومين واللعن على اعدائهم اجمعين

### فضیلت زیارت آل الله

۱) رسول مکرم اسلام حضرت محمد (ص) فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ حُرْمَاتٍ ثَلَاثًا، مَنْ حَفَظَهُنَّ حَفَظَ اللَّهُ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ مَنْ لَمْ يَحْفَظْهُنَّ لَمْ يَحْفَظِ اللَّهُ دُنْيَاهُ وَ الْآخِرَةُ حُرْمَةُ الْإِسْلَامِ وَ حُرْمَتِي وَ حُرْمَةُ رَحِمِي.» ( حدیث از ابوسعید خدری ص ۵۵ کتاب « کلمه حول الرویه » )

«از برای خداوند متعال در سه مقام احترام است، کسی که آن را مراعات کند خداوند دین و دنیای او را نگهداری می کند و کسی که در حفظ این سه جایگاه کوشش نکند و آن ها را محترم نشمارد خداوند دنیا و آخرت او را حفظ نمی کند و آن سه مورد عبارتند از:

ص: ۶

---

۱- ) گرد آورنده این قسمت مرحوم سید علی نوری مسئول سابق هیئت امنای آستان مقدس می باشد.

۱. احترام گذاشتن به اسلام و مقررات آن

۲. احترام گذاشتن به پیامبر اکرم (ص)

۳. احترام به اولاد، اعقاب و ذراری آن حضرت (ص) «

(۲) عن الرضا عليه السلام:

«الَنْظَرُ إِلَى ذُرِّيَّتِنَا عِبَادَةٌ، فَقِيلَ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، النَّظَرُ إِلَى الْأَيْمَةِ مِنْكُمْ عِبَادَةٌ أَمْ الْنَّظَرُ إِلَى جَمِيعِ ذُرِّيَةِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: بَلِ الْنَّظَرُ إِلَى جَمِيعِ ذُرِّيَةِ النَّبِيِّ عِبَادَةٌ» مَا لَمْ يُفَارِقُوا مِنْهَا جَهَنَّمَ وَلَمْ يَتَلَوْثُوا بِالْمُعَاصِي وَتَلَاوُحِ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»

امام رضا (ع) فرمودند: «دیدار اولاد و اعقاب ما عبادت است . به حضرت گفتند: ای فرزند رسول خدا دیدار از امامان و پیشوایان معصوم شما عبادت است یا دیدار تمام ذریه . فرمودند: دیدار همه ی اولاد پیغمبر عبادت است تا زمانی که از راه او و اسلام منحرف نشده باشند و خویشان را به گناه و معصیت آلوده نساخته باشند.» سپس این (سوره احزاب آیه ۵۷) را تلاوت فرمودند: «کسانی که خدا و رسولش را بیزارند، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت لعن می کند و برای آنان عذابی خوار و پست کننده آماده کرده است.»

ص: ۷

« مَنْ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَزُورُنَا، فَلْيُزِرْ صَالِحِي مَوَالِينَا، يَكْتُبُ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا » (بحار الانوار ج ۷۱ ص ۳۵۴، ثواب الاعمال ص ۱۲۴)

«هر کسی توانایی ندارد که به زیارت ما بیاید، حتماً دوستداران صالح ما را زیارت کند تا ثواب زیارت ما برای او نوشته شود.»

از نعمت های بسیار ارزشمند و حیاتبخش برای شیعیان، قبور مقدّس معصومین علیهم السّلام و فرزندان بزرگوارشان امامزادگان عظیم الشان هستند که در سرزمین اصلی مسلمانان و شیعیان جهان یعنی کشورهای ایران، عراق و عربستان و ... بطور پراکنده وجود دارند و ارادتمندان و علاقه مندان به آیین محمّدی و خاندان رسول مکرم اسلام (ص) با حضور مشتاقانه و همراه با احترام و علاقه ی خاص به صاحبان این قبور مطهر، روح خود را صفا داده و ایمان خود را تقویّت می نمایند و برای ابتلائات روحی و جسمی خود شفا و برای آخرت خود ذخیره و آمرزش می طلبند. واقعاً اگر این اماکن مقدّس و روحانی برای رفتن به سوی خدا و خلوت کردن با ربّ العالمین و ارحم الرّاحمین نبود چگونه ممکن بود آرامش روحی و صفای درون را به دست آوریم؟ این مکان های مقدّس، مکان امن و امان گرفتاران، دلسوختگان، مظلومان، رنج کشیدگان و دوستان آل محمّد (ص) می باشد



که در آن ها انس با خدا و ذکر و تسبیح و عبادت الهی میسر است و صفا و روحانیت آن جان را حیاتی تازه و قلب آدمی را آرامش و طمأنینه می بخشد . الا بذكر الله تطمئن القلوب

### امام زاده ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع)

و فرزندش حضرت اسماعیل (ع)

این مکان یکی از بقاع معروف و از زیارتگاه های مشهور و پرزائر اصفهان می باشد که مرقد مطهر ابراهیم بن موسی بن جعفر و فرزندش حضرت اسماعیل (ع) در آن قرار دارد. برای معرفی بیشتر این امام زاده ی لازم التعظیم اجمالاً مطالبی را از کتب مورّخین و نویسندگان و محققین گران قدر ارائه می نمایم:

۱. عالم و مورّخ بزرگ حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی مؤلف کتاب منتخب الـتـاریخ در صفحه ۷۵۱ این کتاب می نویسد: «حقیر مقید شدم که قبور بعضی بزرگان را ذکر کنم که یاد و ذکر خیری از آن ها باشد.» سپس ایشان نام پنج مکان از قبور امام زادگان شریف مدفون در اصفهان را با مشخصات و محل دفن ذکر نموده اند و مکان پنجم را این گونه معرفی کرده اند که :

ص: ۹

«قبر شریف جناب امام زاده ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) که واقع است در یکی از بلوک اصفهان و او الآن مشهور است به امام زاده نرمی.» \_ کذا فی حاشیه الروضات \_

۲. عالم ربّانی و محقق بزرگوار مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد باقر چهار سوقی روضاتی (اعلی الله مقامه) در کتاب روضات الجنّات جلد اول صفحه ۱۳۴ می نویسد: «قبر ابوالفتوح اسعد عجلی، واعظ، فاضل، پارسا و عابد که از فقهای شافعی بوده و از بزرگان مشایخ صوفیه و اجلای رؤسای آنان بوده است، در داخل بقعه امام زاده ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) در خارج از دروازه ی طوقچی قرار دارد. ابوالفتوح در سال ۵۱۵ هـ. ق در اصفهان متولد شد و مصادف با ۲۸ صفر سال ۶۰۰ هـ. ق وفات یافت.»

۳. مؤرخ توانا و محقق متقی و معاصر مرحوم حسین عمادزاده اصفهانی در کتاب زندگانی امام هفتم (ع) - که در دو جلد به رشته تحریر در آمده است. - نوشته است (۱)

ص: ۱۰

---

۱- ) از اینجا به بعد تا صفحه ۲۳ با اندکی دخل و تصرف از کتاب زندگانی امام هفتم (ع) تألیف محقق توانا و معاصر مرحوم حسین عمادزاده اصفهانی گرفته شده است .

« باید صفحات تاریخ را ورق زد تا سبب کثرت بقعه و بارگاه امام زادگان را در ایران جستجو نمود و این معلول عواملی است که تاریخ قرن دوم به وجود آورده است. این عوامل عبارتند از:

انقلاب ایرانیان و سقوط بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس به یاری ایرانیان از یک طرف و قوت و قدرت گرفتن سادات طبرستان — که در نیمه ی دوم قرن اول به ایران آمدند — از سوی دیگر همچنین تشیع مردم مازندران، طبرستان و گیلان و تجمع سادات علوی در مرو و دعوت امام رضا(ع) و به دنبال آن شهادت امام و متفرق شدن سادات در ایران از عوامل کثرت بقعه و بارگاه های امام زادگان در این سرزمین می باشد. علاوه بر همه ی این ها، مؤرخان اولاد امام موسی بن جعفر(ع) را تا شصت نفر نوشته اند که اکثر آنها به ایران آمده اند و در نتیجه نسل سادات موسوی در ایران رو به تزاید گذاشت که اکثراً به شهادت رسیدند یا در گوشه ی انزوا، وفات کردند.

این بزرگواران در مناطق مختلف ایران مسکن می گرفتند تا از فشار دشمن مصون بمانند ولی با این حال مورد زجر، ستم و تعدی قرار گرفته و به شهادت می رسیدند و پس از شهادت قبورشان مزار

عمومی می شد و علاقه مندان به خاندان عصمت و طهارت گنبد و بارگاه هایی برای آنها می ساختند .

از ساداتی که به ایران آمدند دو دسته ی بارز را می توان نام برد که از حجاز و یمن و عراق به ملازمت خاندان اهل بیت برای استفاده از محضر امام رضا(ع) در زمان ولایت عهدی به طرف خراسان رهسپار شدند:

دسته اول جمعیتی بودند که در رکاب حضرت فاطمه معصومه(ع) دختر حضرت موسی بن جعفر (ع) گرد آمدند و از مدینه حرکت کردند.(این عده حدود چهارصد نفر بودند).

دسته دوم جمعیتی بودند که در ملازمت حضرت احمد بن موسی بن جعفر (ع) «معروف به شاهچراغ» حرکت کردند و این جمعیت را حدود دوازده هزار نفر نوشته اند.

با روشن شدن حال و عاقبت کار این دو زعیّم که خواهر و برادر بودند و برای ملحق شدن به برادر و الاتبار خود حضرت علی بن موسی الرضا که در مقام ولایت عهدی ظاهر بود حرکت نمودند، از سرنوشت امام زادگان دیگر نیز مطلع خواهیم شد.

در شرح زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا(ع) که قبل از این کتاب طبع و نشر یافته است اشاره نمودم که مأمون عباسی به چند

دلیل سادات علوی را دعوت نمود و در مرو که پایتخت او بود تمرکز داد. یکی برای آنکه از تعرّض و قیام آنان و حادثه ای نظیر حوادث فخر و واقعه یحیی و قتل شصت سید علوی و خروج زید و یحیی فرزندان حضرت سجّاد(ع) در امان بماند و دیگر آن که آن ها را تحت ریاست بزرگان علوی زیر نظر بگیرد و لذا ۴۴ هزار نفر از سادات را با احترام به مرو دعوت نمود و امام رضا(ع) را با نظر آنها به ولایت عهدی برگزید و چون بین دو راهی سیاست بیچاره شد وزیر ایرانی خود را کشت و امام رضا(ع) را مسموم نمود و برای دفاع از انقلاب اعراب بغداد و اختلاف بنی عباس خود را به بغداد رسانید.

در ضمن برای آنکه از تمرکز این سادات مصون بماند و برای آنکه سادات دیگری از حجاز و عراق و یمن به آن ها ملحق نشوند و موجب فتنه نگردند، دستور داد به تمام اطراف و جوانب بخش نامه بفرستند که هر کجا سادات علوی را دیدند دستگیر کنند یا به قتل برسانند.

### دسته ی اوّل

این دستور موجب شد که دسته ی اوّل سادات علوی که در رکاب حضرت فاطمه معصومه(س) و جزو مهم ترین کاروان سادات بودند وقتی به ساوه رسیدند با مقاومت و ممانعت حاکم دست نشانده ی مأمون روبرو شوند و در نتیجه بعضی اسیر شدند و بسیاری به

قتل رسیدند. البته بعضی از آنها فرار کردند و آواره ی کوه ها، ارتفاعات، تپه ها و بیغوله ها شدند و در این جریان ۲۲ نفر از امام زادگان به شهادت رسیدند که قبور آن ها در ساوه و قم و اطراف آن مزار عمومی مسلمین است. ۱. (۱)

## دسته ی دوم

دومین قافله ی عظیمی که از حجاز به قصد خراسان حرکت کرد قافله ی حضرت امام زاده احمد بن موسی بن جعفر الکاظم (ع) بود که افراد این کاروان از رجال سادات و علما و زعمای بزرگ علوی بودند. این کاروان دوازده هزار نفری به طرف ایران آمدند و با مقاومت حاکم فارس مواجه شدند و اکثر آن ها یا به قتل رسیدند یا اسیر شدند و امام زاده احمد (ع) نیز با شجاعت بسیاری مبارزه کردند ولی در نهایت به شهادت رسیدند که مزارشان در شیراز مطاف میلیون ها مردم مشتاق این سرزمین است. به این ترتیب دسته ی دوم قافله بزرگ علوی نیز شهید شدند و در اطراف و اکناف کشور پهناور ایران مدفون گردیدند.

ص: ۱۴

---

۱- (فاضل معاصر آقای تشید) که اهل ساوه هستند) در کتاب «قیام سادات علوی» مزار و مقابر امام زادگان آن حدود را تعریف و توصیف نموده اند .

در کتاب عمدہ الطالب آمده است: «امام موسی کاظم (ع) تعداد شصت فرزند داشت که ۳۷ دختر و ۲۳ پسر بودند پنج پسر عقب نیاوردند: عبدالرحمن، عقیل، قاسم، یحیی و داوود و ۳ نفر از آن ها نیز فرزند پسر پیدا نکردند: سلیمان، فضل و احمد. پنج نفر هم در عقبشان اختلاف بوده حسین، ابراهیم اکبر، هارون، زید و حسن و تنها ده نفر عقب داشتند که اختلافی در اعقاب آن ها نیست به این ترتیب: علی، ابراهیم اصغر، عباس، اسماعیل، محمد، اسحق، حمزه، عبدالله، عبیدالله، جعفر.»

ابونصر بخاری و نقیب تاج الدین نوشته اند که موسی بن جعفر از ۱۳ فرزندش اعقاب و ذریه داشت بدین ترتیب:

علی الرضا، ابراهیم المرتضی، محمدالعابد و جعفر که کثیر الاولاد بودند و زید النار، حمزه، عبدالله و عبیدالله که متوسط الاولاد

بودند و عباس، هارون، اسحاق، اسماعیل، حسن و حسین که قلیل الاولاد بودند.

شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری نوشته امام کاظم (ع) اولاد بسیاری داشت که در تعداد آنها اختلاف است.

شیخ مفید(ره) می نویسد: امام موسی کاظم(ع) دارای اولاد فراوان بود که به ۳۷ فرزند پسر و دختر می رسد، ۱۸ پسر و ۱۹ دختر بدین ترتیب:

پسران: (۱) علی الرضا (۲) ابراهیم (۳) عباس (۴) هاشم از یک مادر (۵) اسماعیل (۶) جعفر (۷) هارون (۸) حسن از یک مادر (۹) احمد (۱۰) محمد (۱۱) حمزه از یک مادر (۱۲) عبدالله (۱۳) اسحاق (۱۴) عبیدالله (۱۵) زید (۱۶) حسن (۱۷) فضل (۱۸) سلیمان که از یک مادر بوده اند.

دختران: ۱- فاطمه کبری ۲- فاطمه صغری ۳- رقیه ۴- حکیمه ۵- ام اییها ۶- رقیه صغری ۷- کلثوم ۸- ام جعفر ۹- لبابه ۱۰- زینب ۱۱- خدیجه ۱۲- علیّه ۱۳- حسنه ۱۴- آمنه ۱۵- بریهه ۱۶- عایشه ۱۷- ام سلمه ۱۸- میمونه ۱۹- ام کلثوم

ابن خشاب فرزندان پسر را ۲۰ و دختران را ۱۸ نوشته است و محمد بن طلحه شافعی از او اقتباس نموده و ۲۰ و ۱۸ را انتخاب کرده است ...

ابن جوزی فرزندان پسر را ۲۰ و دختران را هم ۲۰ نفر نوشته و محمد و عمر را اضافه کرده و در مورد دختران فواطم نوشته که چهار فاطمه بوده اند ...

ص: ۱۶



صاحب کتاب عمده الطالب می نویسد: امام هفتم (ع) ۶۰ فرزند داشته است که ۳۷ دختر و ۲۳ پسر نقل نموده است. پنج پسر او عقب نداشته اند... و سه پسر او اولاد پسر نیاورده اند... و پنج پسر داشته که در اعقاب آن ها اختلاف است، حسین، ابراهیم اکبر، هارون، زید و حسن و ده فرزند آن حضرت عقب داشته اند: علی، ابراهیم اصغر، عباس، اسماعیل، محمد، اسحق، حمزه، عبدالله، عبیدالله، و جعفر.

## فرزندان ذکور امام هفتم (ع)

### اشاره

بر اساس آن چه که ما از کتب تراجم و رجال و اخبار به دست آورده ایم از حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر (ع) بیش از همه ی ائمه ی معصومین اولاد به جا مانده و از علل آن این بوده است که امام کاظم (ع) برای حفظ خاندان هایی که از مردان علوی و سایر خاندان هاشمی کشته یا متواری و متلاشی گردیدند یا برای تکثیر نسل به جهت نقض غرض نمودن هدف بنی عباس زنان بسیار گرفت و اولاد بسیار آورد و اکنون در صحایف خاندان های تاریخی اسلام که می نگریم، می بینیم نسل و ذریه بنی هاشم بر اساس « انا اعطیناک الکوثر » کثرت یافته اند و به طور روز افزون نسل بنی هاشم

ص: ۱۷

زیاد شده اند و سادات موسوی و رضوی همه از این خاندان می باشند که احصا و شمارش آن ها مشکل می باشد .

آنچه ما در این مجموعه نگاشته ایم حاصل مطالعه ی صدها جلد کتاب است که دست چین شده، به نظر خوانندگان عزیز می رسانیم.

### **امام رضا، علی بن موسی بن جعفر (ع)**

حضرت امام علی بن موسی الرضا(ع) از پنج اولاد مسلمی است که از موسی بن جعفر(ع) به یادگار مانده و عقب داشته اند و ما شرح زندگانی امام هشتم را در کتابی جداگانه نوشته ایم.

### **ابراهیم بن موسی (ع)(ابراهیم اکبر)**

شیخ مفید(ره) برای اولاد امام موسی کاظم(ع) مناقب و فضایلی نقل نموده است و از آن جمله می نویسد: «ابراهیم مردی با سخاوت و کرم بود و در ایام مأمون از طرف محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین(ع) که ابوالسرایا با او بیعت کرده بود امیر یمن شد و تا روزی که ابوالسرایا کشته شد و علویان متفرق شدند مأمون ابراهیم را امان داد .»

تاج الدین بن زهره حسینی در کتاب غایه الاختصار در ذکر اجداد سید مرتضی می نویسد: «ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) به نام

«امیر ابراهیم المرتضی» سیدی جلیل و امیری نبیل و فاضلی محترم بود و از پدر و اجدادش نقل حدیث نموده است و مردم را به امامت برادرش امام رضا (ع) می خواند و چون به مأمون خیر دادند او را به شفاعت امام رضا(ع) امان داد و متعرض او نشد .

علامه مامقانی می نویسد: « شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری در مورد حضرت ابراهیم(ع) می نویسند: « او مردی شجاع، کریم و والی یمن بوده است و ابوالسرایا با او در کوفه بیعت نمود و بعداً نزد مأمون مورد تکریم و احترام قرار گرفت .

اضافه می کنند که برای هر یک از فرزندان امام موسی کاظم(ع) فضیلت و منقبتی حاصل بوده است.»

فاضل مجلسی در وجیزه و محقق بحرانی در البلغه می نویسند: «ابراهیم بن موسی الکاظم(ع) ممدوح و از روات معتمد بوده است و از اوصیای امام بود و نیز می نویسد ابراهیم اکبر و برادرش ابراهیم اصغر و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد از امّ احمد بوده و در وصیت امام این چند نفر به ریاست امام رضا(ع) وصی حضرت موسی کاظم(ع) بوده اند که درباره ی صدقات عضویت و نظارت داشته اند.»

ابراهیم بن موسی(ع) از کسانی است که حدیث رضوی سلسله الذهب را نقل نموده است .

ص: ۲۰

آن چه از مفاد اخبار انساب استفاده می شود حضرت موسی بن جعفر (ع) دو پسر ابراهیم داشته که به نام ابراهیم اکبر و ابراهیم اصغر مشهور بوده اند و به شرحی که ما در کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل (ع) و حضرت زینب کبری (س) و حضرت علی اکبر و علی اصغر علیهما السلام نوشته ایم تکرار اسامی و تشابه اسماء موجب اختلاف اخبار انساب شده و درباره ی اولاد حضرت موسی بن جعفر (ع) یک جهت سوم هم داشته و آن فشار عباسیان بر محو و قتل آن ها بود که به نام مستعار فراری می شدند .

به نظر نگارنده [\(۱\)](#) ابراهیم اکبر بلا عقب از دنیا رفته و ابراهیم اصغر است که جدّ سید مرتضی می باشد و مزار یکی از آن ها در بغداد در مقابر قریش و یکی از آن ها در اصفهان در قریّه ی امام زاده نرمی در بلوک برخوردار است .

ص: ۲۱

---

۱- محقق عالی قدر حسین عمادزاده اصفهانی در کتاب «زندگانی امام هفتم (ع)»

در سلسله اولاد این ابراهیم خواه بزرگ یا کوچک سادات و علمای با فضیلت و مکرمت بوده اند که شاخص آن ها سید رضی و مرتضی و خاندان سید صدرالدین عاملی اصفهان و اجداد و احفاد او می باشند و بسیاری از علمای سادات از این سلسله بوده اند که در کتب انساب نام و حال آن ها ضبط شده است .

از امام زاده های مشهور که میشناسیم امام زاده محمود در دولت آباد اصفهان در دو کیلومتری شرقی در مزرعه باغ محمود موسوی که آن مزرعه هم به نام خود آن بزرگوار بوده است و امام زاده شاهبازی در املاک کمشچه اصفهان که دارای گنبد و بارگاهی است، امام زاده مؤمن در حبیب آباد برخوار و امام زاده ابراهیم و اسماعیل (ع) در زمان آباد نر می که به امام زاده نر می معروف و مشهور است و در برخوار شهرت و مقامی ارجمند دارد و از اطراف و اکناف شهر اصفهان دوستان و مشتاقان به زیارت آن حضرت می روند و بسیار مجرب و مورد تقدیس و تکریم است. <sup>(۱)</sup>

ص: ۲۲

---

۱- ) پایان مطالب و نوشته های حسین عماد زاده اصفهانی در کتاب زندگانی امام هفتم (ع)

بسم الله الرحمن الرحيم

امازاده ابراهیم مشهور بامازاده نرسی در زمان آباد

در کتاب پایسنگاری از طبقات مختلف مردم استان اصفهان صفحه ۲۴

آورده امازاده ابراهیم بن موسی بن جنید علیه السلام در روستای نرسی دارای

بصفت و حرم بیانش در در زمان قدیم بقعه آنحضرت محل است و علی مطوفان بوده برای عظمت

و جلالت امازاده نرسی دانی دکتر لطف الله خسروی در کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان

صفحه ۳۸۵ آمده بقعه مبارکه امازاده ابراهیم مشهور بامازاده نرسی در زمان سلاطین صفویان خسته

شده در شاه عباس صفوی در سال ۱۰۰۲ هجری بقعه را بیدار زنده ساخت برای آنحضرت

آقای علی تشکری در کتاب ستارگان فرزندان صفحه ۹۲ در فهرست آثار باقی مانده اداره

ادوات خراسان صفحه ۴ در فهرست باقی مانده که کل کشور نشانی سازان کل ادوات صفحه ۶

دانی دکتر محمد حسین پاپلی در فرهنگ آبادیها صفحه ۶۲۶ و حجه الاسلام محمد شام خراسانی

در منتخب التواریخ صفحه ۱۷۱ و کتاب روایات آیه الله روحانی و کتاب تاریخ ادوات اصفهان صفحه

۴۳۲ و کتاب تذکره القبر حجه الاسلام عبدالکریم کزی و کتاب وزارت معالی اصفهان آورده اند

در بیان مفاد و نیشات آناندر چنین مخلص کرد

امازاده ابراهیم بن موسی بن جنید علیه السلام با فرزندش اکمیل از مدینه طیبه بسیار پیشوند و زمانیکه

مدینه که هرگز شهر نظر با چهار نفر مسدود که با او بودند با نامورین خلقت میگفتند آن چهار

سید شریف میشوند و امازاده نرسی در پناه کوه کرکس که الان نام او قدسگاه میباشد پناه میرد

و الان از قدسگاه مردم حاجت میگیرند و امازاده ابراهیم از آنجا حرکت میکند و زمانیکه بقعه دستبرد

میرسد دشمنان با او حمله میکنند و امازاده ابراهیم با بدین پرزخم بروستای زمان آباد میاید در زیر

پیل سیلاب محقق میشود و مردم زمانیکه میفهمند امازاده نرسی مدتی در زیر پیل سیلاب پنهان بوده آنجا را احرام

میکند و آتش نذری میبزند و یک جامی بنام اسد الله زمانیکه میفهمند امازاده نرسی در زیر پیل میباشد او را بمثل خود

میرد ولی چند روز بعد شهید میگردد و مردم با عورت تمام آنحضرت را دفن میکنند تاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۲۴ برابر ۳۰ شهریور ۱۳۸۳

جناب صریح الاسلام و اکملین حاج شیخ علی تلعفی (لطیفی زاده) مورثاً بهر تمامه توفیق شد  
سید احمد و ابوالحسن  
۱۳۸۳/۶/۱۶





(الف)

این بارگاه قدس که این سان منور است

دارالشفاى زاده ی موسی بن جعفرست

آهسته با ادب بینه پا رادراین مکان

کاین نونهای گلشن پاک پیمبرست

اذن دخول در حرمش گیر از خدای

کاین آیتی زخالق یکتای داورست

ازمقدمش صفای صفاهان صفاگرفت

این یادگار حیدر و زهرای اطهرست

شش گوشه مرقدش زحسین آورد به یاد

این دومین صدف که نشان ازدو گوهرست

بوسند عارفان خردمند این مقام

زیرا که او چو آفتاب فلک ذره پرورست

این گنبد رفیع که سر بر فلک برد

البته، از شعائر اسلام داورست

بر هفتمین امام ضیاء بصر بود

بر هشتمین امام یقین دان برادرست

باشد رضا ولی خداوند این جناب  
صاحب کرامت است و پِراهیم اصغرست  
بامعرفت نما تو زیارت ز صدق دل  
بی شک بدان ذخیره ی فردای محشرست  
زیبا سرود « پور نریمان » بر این دو نور  
کاین سرزمین به جلوه، چو خورشید خاورست  
«مرحوم حاج شیخ محمد نریمانی (پور نریمان)»

ص: ۲۵

(ب)

آن که لازم به ثنا و شرف و تعظیم است  
لایق عزّت و شأن و منش و تکریم است  
آن که بر ارکه ی شاهنشهی هر دوسرای  
به سرش ظلّ ولای احدی دیهیم است  
آن که از لطف خدا ساحت بیت الشرفش  
مهد علم و ادب و تربیت و تعلیم است  
آن که در آینه ی بی خلل و پاک ضمیر  
نقش زیبای رخس تا به ابد ترسیم است  
آن که در وقت اجابتگه پرفیض دعا  
مصلحت با وی و صاحب نظر و تصمیم است  
آن که بر تربت مینووش اسماعیلش  
همگان را سر اخلاص و سر تسلیم است  
زاده ی موسی جعفر گل گلزار رسول  
میوه ی باغِ ولا، حضرت ابراهیم است  
از سمک تا به سما جمله ی ذرات وجود  
همه را بر در این بقعه سر تعظیم است  
این زعیمی است که تا روز قیامت «قیصر»  
پایه ی دینِ حق از همّت او تحکیم است  
«سید محمد حسن صفوی پور (قیصر)»



بیا ای دل صفای روح و جان اینجاست

بشو عاشق سرای عاشقان اینجاست

زعطر یاس و سوسن دل به وجد آید

یقین باغی ز فردوس جنان اینجاست

دوم\_ه\_\_\_\_\_رو م\_ه دو گ\_ل واژه

دوس\_ل\_ط\_\_\_\_\_ان و دوش\_\_\_\_\_هزاده

ه\_م ابراهی\_م\_ه\_م\_اس\_م\_اع\_ی\_ل

خ\_دا\_ای\_ن\_ج\_ا\_م\_ک\_ان داده

زالال چشمه ی فضل وف\_ض\_یلت ها

ن\_ش\_ان آیت\_ی از خ\_ال\_ق\_ی\_ک\_ت\_ا

به دریای ولایت گوهری رخشان

م\_رادع\_اش\_ق\_ان و ک\_عب\_ه ی دل ها

دوم\_ه\_\_\_\_\_رو م\_ه دو گ\_ل واژه

دوس\_ل\_ط\_\_\_\_\_ان و دوش\_\_\_\_\_هزاده

ه\_م ابراهی\_م\_ه\_م\_اس\_م\_اع\_ی\_ل

خ\_دا\_ای\_ن\_ج\_ا\_م\_ک\_ان داده

گل موسی بن جعفر باشد ابراهیم

رض\_ا را دان ب\_رادرب\_اش\_د\_اب\_راه\_ی\_م

به او معصومه خواهر مادرش زهراست

ش\_ع\_اع\_ن\_ور\_داور\_باش\_د\_اب\_راه\_ی\_م

دوم\_ه\_ه\_\_\_\_\_رو\_م\_ه\_دو\_گ\_ل\_واژه

دوس\_ل\_ط\_\_\_\_\_ان\_ودو\_ش\_\_\_\_\_هزاده

ه\_م\_ابراهی\_م\_ه\_م\_اس\_م\_اع\_ی\_ل

خ\_دا\_ای\_ن\_ج\_ا\_م\_ک\_ان\_داده

طیب و کوی او دار الشفا باشد

مرام و کار او لطف و عطا باشد

ادب کن با وضو این جا قدم بگذار

که این جا مهبط اهل ولا باشد

دوم\_ه\_ه\_\_\_\_\_رو\_م\_ه\_دو\_گ\_ل\_واژه

دوس\_ل\_ط\_\_\_\_\_ان\_ودو\_ش\_\_\_\_\_هزاده

ه\_م\_ابراهی\_م\_ه\_م\_اس\_م\_اع\_ی\_ل

خ\_دا\_ای\_ن\_ج\_ا\_م\_ک\_ان\_داده

حریمش شوکت عرش خدا دارد

گدایش برتری بر ماسوا دارد

طلب کن حاجت «صادق» که این مولا

هزاران زائر حاجت روا دارد

اکبر نریمانی «صادق»

این مقدّس بارگاهی کاین چنین زیباستی

راستی باید بگویم جنت المأواستی

بارالها این مکان باشد مگر دنیای نور

یا کلیم الله را خود وادی سیناستی

یا بود موسی بن جعفر را دو فرزندی عزیز

دفن در این جایگاهی کز شرف والاستی

آری ابراهیم و اسماعیل از هفتم امام

مرقد پر نورشان روشن به چشم ماستی

این مکان با فضیلت را بدان تا روز حشر

در حقیقت حافظش خلاق بی همتاستی

از برای این دو خورشید درخشانِ ولا

زائرانی چون علیّ و زهره ی زهراستی

چشم گردون را، ضیا بخشد غبار این قبور

هست هم دارالشفاهم مامن دلهاستی

این مقامی را که دربانش بود روح الامین

دوستان آزاد و خصم بد منش رسواستی

عاشقان گرم طواف و عارفان مست نگاه

هرکه را بینی براین در واله و شیداستی

عزّت دارین را بنما تمنا از کریم

ز آنکه آثار کرامت زین سرا پیداستی

در میان بگذار حاجاتی اگر باشد تورا

«قائمی» چون در گه صدق و صفا این جاستی

حاج علی نریمانی «قائمی»

ص: ۲۹



سلام من به حریمت که بوی فاطمه دارد

نسیم روضه ی رضوان به جان زائرت آرد

سلام من به بلندای بارگاه رفیعت

که آسمان سر خواهش به در گهش بگذارد

سلام من به فضای پر عطر صحن و رواق

که روح معتکفین را به دار سلم سپارد

سلام حق به بهاری صفات، لطف و عنایت

که قطره های کرامت به خاص و عام بیارد

سلام حق به تو آقا که پور هفتم امامی

نسیم کوی تو بوی رضا، برادرت آرد

سلام حق به تو و بر بزرگ پور تو بادا

که در جوار تو قبر حسین در نظر آرد

سلام حق به تو بادا علی الطلوع قیامت

«صبا» نظر به تو دارد چو سر به خاک گذارد

نگارنده

ص: ۳۰

نظرم به توست آقا که بزرگ و مهربانی\*\*\* تو کریم و دستگیری و پناه بی کسان  
 تو چه کیمیا نگاهی که اگر نظر نمایی\*\*\* غم زائرت به آنی ز دلش به در نمایی  
 تو دوی دردمندان، تو امید غم نصیبان\*\*\* تو پناه بی پناهانی و یاور غریبان  
 خودی و غریب دیده ز تو بارها کرامت\*\*\* همه جیره خوار خوانت همه در پناه امنت  
 نظرم به توست آقا که گناه کرده پستم\*\*\* دو سه روز مانده از عمر و هنوز خواب و مستم  
 تو که پور هفتمین نور امامت و هدایی\*\*\* تو که آبروی مایی و برادر رضایی  
 تو که خواهری چو معصومه ی بی مثال داری\*\*\* تو که سائلان کویت به نشاط و کامکاری  
 تو که در کنار داری پسری بزرگ و والا\*\*\* حرمت به یاد آرد حرم حسین زهرا  
 تو که آسمان نشسته به حریم بارگاہت\*\*\* نظر گدا و دارا به کرامتِ نگاهت

تو و مادر ائمه که شهید راه دین است\*\*\* تو و آن امام پاکان که امیر مؤمنین است  
تو و آن همه جفاها که به هشت و چار رفته\*\*\* که زمین آسمان را ز شرار قهر تفته  
تو بخواه از خداوند جهان ظهور قائم\*\*\* فرج و ظهور مهدی که به یاد ماست دائم  
تو بخواه نصرت «خامنه ای» ز حیّ باری\*\*\* که امید مؤمنین است و نماد پایداری  
نه «صبا» رسد به کویّت به امید دل نوازی\*\*\* همگان مقیم کویّت به ثنا و عشق بازی

نگارنده

ص: ۳۲

به نظر نگارنده شاید از مظلوم ترین امام زاده های مدفون در خاک ایران، حضرت ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) و فرزندش حضرت اسماعیل (ع) می باشند؛ چرا که با این همه عظمت و گستردگی کرامات هنوز گنجی مدفون در زیر آوار غربتند و این در حالی است که این امام زادگان بزرگوار گره گشای مردمند و کراماتشان زینت بخش دل و جان عارفان و دل سوختگان است و حدیث شهرتشان برجای جای سرزمین ایران طنین انداخته و پناهگاه خاص و عام اند.

سخن بسیار است و درد دل بی شمار ولی همین قدر متذکر شویم که حضرت ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) در روستای

«بیدهند» واقع در منطقه ی نطنز دارای قدمگاهی است مشهور و معروف.

این بنده در سال ۱۳۸۰ در معیت هیئت امنای زحمتکش و معتقد آستان مقدّس و تعدادی از ارادتمندان برای زیارت این قدمگاه با عظمت به روستای بیدهند مشرف شدم. اهالی روستای بیدهند اعتقاد و ایمان عجیبی به این قدمگاه دارند؛ به گونه ای که وقتی ما در مسجد این محل هنگام نماز جماعت حضور پیدا کردیم و از بزرگان و عزیزان نماز گزار در مورد قدمگاه سؤال کردیم همه بدون استثنا این قدمگاه را به عظمت یاد کردند.

در خدمت امام جماعت این محل رسیدیم و از محضر ایشان در مورد قدمگاه سؤال کردیم. ایشان توضیح دادند که وقتی سادات

علوی در مسیر حرکت خود از مدینه به ایران می آیند تا به خدمت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) برسند، در مسیر خود با دشمنان و بدخواهان اهل بیت(علیهم السلام) روبرو می شوند و درگیری و زد و خورد به وجود می آید. بنابراین آن بزرگواران به خاطر به وجود نیامدن درگیری، اغلب از راه های انحرافی مسیر خود را انتخاب می کنند و به کوه و بیابان می زنند ولی باز در مسیر حرکت در مناطق مختلف ایران به شهادت می رسند. یکی از این درگیری ها

ص: ۳۴

دردامنه ی کوه های کرکس در روستای بیدهند واقع در منطقه نطنز رخ می دهد که بر اثر این در گیری برادر حضرت ابراهیم (ع) یعنی حضرت سلیمان (ع) شهید می شوند و برادر بزرگوارشان حضرت ابراهیم (ع) در همان منطقه ایشان را دفن می کنند .

حضرت ابراهیم (ع) در مسیر حرکت کوهستانی خود در بالای کوهی حدود یک کیلومتر بالاتر از روستای بیدهند توقفی دارند و در زیر درختی استراحت می کنند، و این درخت از آن زمان به یادگار مانده است. قدمت این درخت بسیار زیاد و تنه اش بسیار تنومند و در مجموع بسیار شگفت انگیز است.

تصویر (۱) این درخت که از زاویه ی بالا گرفته شده در پشت جلد کتاب آمده است (۲).

در کنار درخت با وجود فضای کوهستانی، مردم معتقد و ارادتمند به خاندان رسالت، زمین مسطح و نسبتاً وسیعی آماده کرده اند که محلّ تعزیه خوانی، پختن نذری و توسّل است.

اهالی و امام جماعت روستای بیدهند، اعتقاد عجیبی به این قدمگاه دارند و هر وقت حاجت و خواسته ی بزرگی (مثل بارندگی و...) داشته باشند به آن جا می روند و به فرزند موسی بن جعفر (ع)

ص: ۳۵

---

۱- عکس از رضا نریمانی

۲- برای دریافتن بزرگی و عظمت درخت , آن را با انسان های اطراف مقایسه کنید

متوسّل می شوند. همچنین یکی از نمازگزاران مسجد تعریف کرد که: یک بار برای دعای باران به آن قدمگاه مقدّس رفته بودیم و به فرزند موسی بن جعفر (ع) متوسّل شدیم. از کوه پایین نیامده ابرهای باران را در آسمان پیدا شد و شروع به باریدن نمود.

ای آنکه تو تیاست قدمگاه فاخرت

چشم امید من به تو، دنیا و آخرت

دستم تهی و راه دراز و خطر زیاد

دستم بگیر و لطف نما جان مادرت

«نگارنده»

ص: ۳۶

مشخصات شفا یافته:

۱- نام و نام خانوادگی: خانم اقدس منصوری

۲- نام پدر: عباس

۳- نام و نام خانوادگی همسر شفا یافته: محمد حسین شکل آبادی

۴- شغل همسر: بازنشسته ی پایگاه هشتم شکاری

۵- آدرس محل سکونت: حیب آباد

شب عاشورای سال ۱۳۷۸ است. آسمان رنگ و بوی حسین (ع) دارد. آستان مقدّس حضرت ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) و فرزندش (ع) نیز عزادار و سیاه پوش

ص: ۳۷



اباعبدالله الحسين (ع) است. از گوشه و کنار به پناه حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل علیهما السلام آمده اند.

امشب چه کسی را به حریم شریف شفاعت خوانده اند؟ و امشب چه کسی را به لباس کرامت آراسته خواهند کرد؟

خسته دلی از دیار حبیب آباد که با سرطان حنجره، ازدستگیری و درمان طیبیان و پزشکان ناامید شده به پناه آمده است. او یک بار گلوش تحت نظر دکتر مکاریان در بیمارستان امیرالمؤمنین (ع) عمل شده و سپس به او گفته شده باید پانزده جلسه شیمی درمانی شوی. حال و احوال بسیار بدی دارد، در منزل برادر بستری است و همه به دور او گرد آمده اند، همه نگران!

عمل جراحی و شیمی درمانی خورد و خوراکش را قطع کرده است و فقط قادر به خوردن مایعات است که گاهی مواقع تهوعی این راه امید رانیز بر اطرافیان می بندد. مادر پیرش نگران و مضطرب است. تا اینکه جرقه ی امیدی در دلش زده می شود و فرزند بیمارش را به حرم فرزند موسی بن جعفر (ع) می خواند. او کرامات زیادی از حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل علیهما السلام در ذهن دارد.

ص: ۳۸

آری شب عاشورا است و خانم منصوری به اتفاق مادر، همسر و بعضی اطرافیان عازم آستان مقدس می شوند و در این شب با برکت به دریای جمعیت زائران فرزند موسی بن جعفر (ع) ملحق می شوند.

مادر، دخترش را دخیل می بندد و بقیه به دعا و زیارت خواندن مشغول می شوند. مدتی می گذرد. به اذان صبح چیزی نمانده، همسر نگرانیش (آقای شکل آبادی) به بیرون صحن رفته و داخل ماشین خوابیده است. خانم منصوری در عالم خواب و بیداری می بیند که حرم را گلاب و عطر می زنند و بدنش به لرزش درمی آید. به مادر می گوید: «مادر، حرم را گلاب و عطر می زنند!» و مادر جواب می دهد که این طور

نیست بخواب. این قضیه چندین بار تکرار می شود.

در همین لحظه شوهرش نیز که بیرون صحن داخل ماشین خوابیده است در عالم خواب می بیند که آقای بزرگواری با شال و عمامه ی سبز رنگ، کنار ماشین ایستاده اند، دست به ماشین می زنند و می فرمایند: «چرا شما به این جا آمده اید؟» آقای شکل آبادی عرض می کند: «آقا مریض داریم.» آن سید بزرگواری می فرماید: «خانم مریضی که کنار ضریح است از شماست؟» آقای شکل آبادی عرضه

می دارد «بله» و بعد آقا با وقار تمام به طرف صحن و حرم روانه می شوند .

در داخل حرم خانم منصوری در عالم خواب می بیند که بانوی بزرگواری کاسه ی آشی می آورند و به او می دهند و می فرمایند: «این کاسه را سید داده است بخورید تا حالتان بهتر شود.» خانم منصوری جواب می دهد: «نمی توانم چیزی بخورم.»

بانوی بزرگواری می فرمایند: «بخورید سید بدش می آید» و خانم منصوری کاسه ی آش را می گیرد و بالای سرش می گذارد. خانم منصوری برمی خیزد و همه را از این امر با خبر می کند و ولوله ای در حرم می اندازد. خانم منصوری که آمدنش با پای خود نبوده و دیگران زیر بغلش را داشته اند، اکنون با پای خود می رود. کسی که خورد و خوراکش قطع شده، اکنون میل به غذا پیدا کرده و بدون مشکل و به راحتی غذا می خورد و حتی شروع به قالی بافی می کند . پانزدهم ماه شد و بنا به توصیه ی پزشک باید به آزمایشگاه برود و جواب آزمایش خون را به پزشک نشان بدهد.

بعد از آزمایش در تاریخ مقرر وقتی پسرش برای دریافت جواب آزمایش خون مراجعه می کند از دادن جواب آزمایش به او امتناع می کنند و عنوان می کنند که خون آزمایشی مادران عوض شده و باید خود مادران به آزمایشگاه مراجعه کند .

به ناچار خانم منصورى به بیمارستان مى آید و پس از آن که به او مى گویند خون آزمایشى شما عوض شده است ناراحت مى شود و مى گوید: «جواب آزمایش را بدهید؛ شما چه مى دانید ما چه کرده ایم و به چه آقایی متوسل شده ایم!» خانم منصورى بالاخره جواب آزمایش را مى گیرد و نزد دکتر مکاریان مى برد. دکتر وقتى جواب آزمایش را مى بیند و از احوال بیمار خود جويا مى شود با تعجب مى گوید: «چه کرده اید که این گونه شده است؟! مثل اینکه خونتان عوض شده است! ببینید دست شما سرخ تر است یا دست من؟! شما از نادر افرادى هستید که از این بیماری نجات یافته. خوشا بر احوالتان!»

الآن که چهار سال از آن قضیه مى گذرد به برکت حضرت ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) و فرزندش حضرت اسماعیل (ع) آرامش، دوباره به خانه ی آقای شکل آبادی برگشته است والحمدلله خانم منصورى هیچ مشکل و ناراحتی ندارد و صحیح و سالم زندگی عادى خود را مى گذراند؛ حتّى خانم منصورى تعریف مى کرد: پس از چندی از این ماجرا بدون دلیل نگران بازگشت بیماری خود شدم و مضطرب و پریشان احوال گشتم تا اینکه همان شب در عالم خواب آقای بزرگواری به من فرمود: «شما شفا یافته اید، ناراحت نباشید».

## گره ای که باز شد

### مشخصات شفا یافته:

#### اشاره

۱- نام و نام خانوادگی: حلیمه احمدی

۲- نام پدر: حسین

۳- نام و نام خانوادگی همسر شفا یافته: مسیب ابراهیمی

۴- شغل همسر: کشاورز

۵- آدرس محل سکونت: شاهپور آباد

۶- تاریخ شفایافتن: شب ولادت حضرت زهرا(س) مورخه ی ۲۳/۴/۱۳۷۴

شب ولادت حضرت زهرا(س) است دل های پریشان امیدوارتر از قبل به پابوسی سیدالکریم آمده اند؛ چرا که ایشان به احترام مادر شهید خود حتماً دست کرامت بر سر متوسلین خواهند کشید.

ص: ۴۲

خانم احمدی نیز به همین امید در شب ولادت حضرت زهرا(س) به حضرت ابراهیم و فرزندش (علیهما السلام) متوسل شده است.

او دو سال و دو ماه است که از بیماری تنفسی رنج می برد و در مواقع شدت بیماری به سختی نفس می کشد و دچار حالت خفگی می شود، کنترل خود را از دست می دهد و بعد از اینکه به حالت عادی بر می گردد شروع به گریستن می کند. از دارو و درمان خسته شده است و از کلام پزشک معالجش آقای حکمتیان در می یابد که نباید چندان امیدی به بهبود داشته باشد.

«خداوندا؛ در این هجوم ناامیدی ها چه کسی فریادرس من دلشکسته است؟»

تا این که شبی در عالم رؤیا می بیند سید بزرگواری به منزل آن ها تشریف می آورند و او بیماری خود را شرح می دهد و آقا می نویسند. از خواب بیدار می شود و در دل بارقه ی امیدی را احساس می کند.

چند روزی می گذرد تا این که یک روز قبل از تولد حضرت زهرا (س) ناخودآگاه در دل متوجه بارگاه مقدس و ملکوتی حضرت

ص: ۴۳

ابراهیم و فرزندش (علیهما السلام) می شود و سر از پا نشناخته، برای توسل به این آستان ملکوتی رهسپار می شود .

در حالی که عده ای از نزدیکان همراه او هستند به گونه ای زیبا به پسر موسی بن جعفر(ع) متوسل می شود. وی به نشانه ی ادب و احترام آستان ؛ شال سبز رنگ یکی از خدام را می گیرد و یک سر آن را به دست و سر دیگر شال را به حرم مطهر می بندد و اطرافیان به توسل و راز و نیاز مشغول می شوند.

شب ولادت کوثر قرآن است و ساعت حدود دوازده نیمه شب. خادم محترم آستان آقای سید رسول نریمانی(که پدرشان نیز خادم باز نشسته ی آستان می باشد) تعریف کرد که « ناگهان از داخل حرم مطهر صدای صلوات به آسمان بلند شد. سریع خود را به حرم مطهر رساندم. شنیدم که باز هم حرم مطهر پر شده از عطر کرامت و باز دست کریم آقا گره گرفتاری کسی را باز کرده است . یا الله کنان به قسمت زنانه رفتم. نزدیک شدم دیدم، همان خانمی است که چند ساعت قبل با شال خدام به آقا متوسل شده بود و طرفی از شال که به ضریح مطهر بسته شده بود باز شده است.

فضا، فضای عجیبی بود. گفتم: شال را دوباره ببندید؛ اگر شفا گرفته باشد دوباره باز می شود.

شال را دوباره بستند. لحظه ای نگذشت؛ دست شروع به لرزیدن کرد و شال باز شد و من به چشم خود کرامتی عجیب را مشاهده کردم.

نمی دانستم چه می گویم و چه می کنم. در آن وقت شب ناخودآگاه به طرف خانه ی مسئول هیئت امنای وقت، آقای کیمیایی رفتم و جریان را به ایشان گفتم. ایشان در وهله ی اول گفتند که حتماً شال را محکم نبسته بودید. گفتم نه من خود، شاهد بودم که گره را محکم بستند و... .

آقای کیمیایی در آن وقت شب به اتفاق همسرشان آمدند و در مسیر به همسرش تذکر می داد که حتماً سه تا چهار گره ی محکم بزند و در این باره تأکید فراوان داشت.

در داخل حرم مطهر خانم کیمیایی سه یا چهار گره محکم زد، به گونه ای که باز شدنش به حالت عادی غیر ممکن می نمود.

بعد از اینکه گره ها محکم زده شد منتظر ماندیم ولی باز نشد!

آقای کیمیایی گفت: پس گره باز نشد؟! گفتم آقا باور کنید دفعه ی قبل من به چشم خود دیدم که گره باز شد ولی الآن... .

که ناگهان دست خانم شروع به لرزیدن کرد و در نهایت شگفتی کرامتی بزرگ را به نظاره نشستیم و همگی شاهد بودیم که



سه یا چهار گره محکمی که باز شدنش به حالت عادی غیر ممکن می نمود، باز شد و قطره ای به دریای بیکران کرامات پسر موسی بن جعفر (ع) افزوده شد.»

فردای آن روز بر اساس توصیه ی هیئت امنا خانم احمدی به پزشک خود مراجعه می کند و جواب آزمایش را نیز که دالّ بر صحت و سلامت وی بود به هیئت امنای محترم تحویل می دهد.

نگارنده این سرگذشت را با همین کیفیت از مسئول فعلی هیئت امنا جناب حاج سید علی نوری نیز شنیده است. ایشان می گفت: در آن زمان بنده رئیس آموزش و پرورش منطقه ی برخوردار بودم. یک روز دیدم آقای کیمیایی به دفتر آمدند و گفتند دوست دارم جریانی را برایتان تعریف کنم که به چشم خود، شاهد آن بوده ام و این کرامت و سرگذشت حیرت انگیز را برایم تعریف کردند .

در پایان لازم می دانم چند بیت از ابیات شاعر گران قدر جناب آقای عباس احمدی را بیاورم. ایشان اهل شاهپور آباد و از نزدیکان خانم احمدی است و این قطعه ی شعر را پس از شفا یافتن خانم احمدی سروده است.

« السلام عليك يا عبدالصالح المطيع لله ولسوله »

یک هزار و سیصد و هفتاد و چار ماه آبان بیست و سوم در شمار

از جمادی مانده ده روزی زماه این کرامت شد عیان زین بارگاه

درش ب می لاد زه رای ب تول

ف اطمه دخ ت گ ران ق در رس ول

آمد این جا زای ری ب ه رش فا

دل ب ری ده از ه مه، غی ر از خ دا

از پزشک و از دوا مأیوس بود

از سرشک و ناله اش محسوس بود

بات ض رَع نزد ف رزند امام

زاده ی م وس ی و اب راه ی م ن ام

با طنابی بست خود را بر ضریح

گفت ب ا فرزند پیغمبر، صریح

ای کریم ابن کریم ابن کریم

بی پناهان را پناه از خوف و بیم

یا وجیهاً عِنْدَ خ لَاقِ الْمَجید

بر نگردد ک س از این در ن امید

ای طیب دردهای لاعلاج

درد این درمانده را بنما علاج

لاجرم بگرفت با اذن خدا

از مزار بض\_عه ی م\_وس\_ی شفا

او حلیمه بود فرزند حسین اُولی\_ن فرزند دلب\_ندح\_سین

«احمدی» این شعر زیبا را سرود هم به ابراهیم و فرزندش درود

عباس احمدی - ۲۶/۸/۱۳۷۴

ص: ۴۷

## تورا به مادرت زهرا سلام الله عليها

### مشخصات شفا یافته:

۱- نام و نام خانوادگی: اسداله محرابی کوشکی

۲- نام پدر: حاج رحیم ۳- تاریخ تولد: ۱۳۲۲

۴- محل تولد: کوشک اصفهان

۵- شغل: بازنشسته ذوب آهن

پدر و مادرم هر سال مرا به پابوس سید الکریم حضرت ابراهیم (ع) و فرزند بزرگوارش حضرت اسماعیل (ع) می آوردند. از کودکی با این آستان مقدس و ملکوتی مأنوس بوده ام. بعد از تشکیل خانواده نیز سالی چند بارتنها یا با خانواده به زیارت آمده بودم و گاهی شده بود که با دوچرخه از کوشک به پابوس فرزند موسی بن جعفر (ع) آمده بودم.

ص: ۴۸

۳۵ سال است که پناهم حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل (علیهما السّلام) هستند. تا اینکه ۱۵ سال پیش به طور ناگهانی دست راست من درد گرفت و وقتی نزد پزشکان خصوصاً، دکتر غنایی رفتم پس از مراجعات و آزمایش های مکرر گفتند دست راست شما سرطان دارد و باید شیمی درمانی شوی.

تبادل روحی خود را از دست داده بودم، بسیار ناراحت و پریشان خاطر بودم؛ چرا که چندی قبل برادرم به خاطر داشتن بیماری سرطان دار فانی را وداع گفته بود. دیگر از همه چیز و همه جا قطع امید کرده بودم، راه به جایی نداشتم که ناخودآگاه متوجه بارگاه مقدّس و ملکوتی فرزند موسی بن جعفر (ع) شدم.

«خدایا سالهاست آشنای کوی حضرتش هستم، عمری است که خاک نشین درگاه اهل بیتم... آیا مرا به حضور خواهند پذیرفت؟! آیا تقدیر و خواست الهی مرا به حریم شریف کرامت راه خواهد داد...؟!»

در همین حال و احوال بودم که به بارگاه مقدّس و ملکوتی حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل (علیهما السّلام) رسیدم.

«خدایا تو شاهد باش، هرگاه من به زیارت می آمدم اگر در صحن و حرم مطهر، بنایی مشغول به کار بود کمک می کردم، اگر هم نبود با همین دست ها، کمک خدام حرم جارو کشی و نظافت

می کردم. یا سیدالکریم شاهد باش که امروز مثل همیشه نیامده ام امروز دست راستم خبر از غمی سنگین دارد. امروز نمی توانم کمک بّناها کنم. ای پسر موسی بن جعفر (ع) تورا به مادرت زهرا سلام الله علیها قسم می دهم که اگر برایت ارزشی دارم شفایم بده اگر هم ارزشی ندارم و تقدیر الهی نیست که شفا بگیرم جان مرا بگیر.

در همین اندیشه بودم و این گونه غم دل می گفتم که ناگهان یکی از خدّام (حاج سید محمد علی نریمانی) به من گفت: امروز کمک بّناها نمی کنی؟ گفتم: نمی توانم آخر دستم سرطان گرفته و از کار افتاده است. خدّام حرم که همه مرا می شناختند ناراحت شدند و دعاگوی من شدند.

شب شد و هنوز در حرم مطهر، نوحه گر غم خود بودم. از خدّام اجازه خواستم تا شب رادر حرم مطهر بیتوته کنم. اجازه دادند و در حرم به فرزند موسی بن جعفر (ع) متوسّل شدم.

یکی از خدّام (حاج سید محمد علی نریمانی) نیز در حرم مطهر به منظور نگهداری خوابیده بود. در عالم خواب سید نورانی و بزرگواری را دیدم که نزدیک من آمدند و فرمودند: «اسداله پس چرا نشسته ای؟ و کمک بّناها نمی کنی؟ برو کمک بّناها کن.» عرض کردم «آقا یک دعایی به من بکن من دستم از کار افتاده و دکترها گفته اند

سرطان گرفته ای». آقا فرمودند: «إن شاء الله دستت خوب می شود و فردا کار خواهی کرد». عرض کردم «دستم با این وضعیتی که دارد خوب نمی شود» این حرف را که زدم دیدم استکان آبی در دست حضرتشان می باشد و روی دستم ریختند و دستم حالت عجیبی پیدا کرد، سرد شد و از خواب بیدار شدم. فریاد کنان به جست و جوی آن سید بزرگوار دویدم ولی خبری نبود که ناگهان حاج سید محمد علی نریمانی، خادم امام زاده، که از سر و صدای من بیدار شده بود گفت: «چه خبر است؟ چه اتفاقی افتاده است؟» گفتم: «این حاج آقا سید کجاست؟» خادم جواب داد: «کدام حاج آقا سید؟!» من به خادم گفتم: «همانی که آب بر دستم ریخت» این را که گفتم خادم منقلب شد و با حالتی خاص گفت: «شما را شفا داده اند، آقا به شما نظر کرده است...»

صبح شد. بناها آمدند و شروع به کار کردند. آرام نزدیک رفتم، سلامی کردم و سطل شنی را پر کردم و کمک آن ها بالا کشیدم. همین که شروع به کار کردم، استاد بنا که مرا و دستم را با آن حال و احوال دیده بود با تعجب بسیار رو به کارگراها کرد و گفت: «این همان شخصی است که دیروز آمده بود و دست راستش از کار افتاده بود. من در مرحله ی اول انکار کردم و گفتم نه من آن

کسی نیستم که شما می پندارید چرا که پیش خود - از روی صداقت و سادگی - می پنداشتم مردم دورم جمع می شوند و لباس هایم را پاره پاره می کنند! ولی کاری نمی شد بکنی درست فهمیده بودند. ساکت ایستاده بودم و به آن ها نگاه می کردم تا اینکه استاد بنا مرا به همان قسمی که من به فرزند موسی بن جعفر (ع) داده بودم سوگند داد و به من گفت: «تورا قسم به حضرت زهرا سلام الله علیها حقیقت را از ما پنهان نکن» وقتی استاد بنا این گونه با من سخن گفت حقیقت را گفتم.

به خانه برگشتم و فردای آن روز وقتی نزد دکتر غنایی، پزشک ذوب آهن رفتم و دستم را معاینه کرد، با شگفتی و تعجب بسیار گفت: آقای محرابی آیا این همان دستی است که هفته ی قبل معاینه کردم؟! جریان را برایش تعریف کردم. اشک در چشم هایش حلقه زد، منقلب شد و در حال گریه گفت: «آری همان گونه است که می گویی. این دست از کار افتاده هیچ راه معمول برای بهبود نداشت و دست شما نظر شده است.»



از بسیاری از بزرگان محل از جمله حضرت حجه الاسلام والمسلمین، آقای سید هاشم سجّادی نسب (امام جماعت محل و آستان مقدّس)، مرحوم حاج حسین نریمانی فرزند محسن و بسیاری از بزرگان دیگر شنیده بودم که حدود ۳۰ سال قبل زنی به امام زاده متوسّل می شود و به خاطر رعایت نکردن ادب حرم مطهر، همین طور که پنجه های دستش ضریح مطهر را گرفته بود، انگشتانش از دور پنجره ضریح باز نمی شود و به قول معروف دستش به ضریح می چسبد.

تا اینکه وقتی برای مصاحبه با یکی از شفایافتگان (خانم منصوری) به حبیب آباد رفته بودیم بر حسب اتفاق با آقای نعمت اله

علی‌خاصی برخورد کردیم و ایشان به نقل از پدرشان تعریف کردند که او شاهد بوده، زنی به علت بد حجابی یا ناشکری وعدم رعایت ادب حریم حرم (تردید از ایشان بود) دستش به ضریح می چسبید و پس از توسل ودعای بسیار نجات پیدا می کند.

باز وقتی خدمت خادم محترم آستان، جناب سیدحسن مرتضوی فرزند سید یوسف رسیدیم و از کرامات سؤال کردیم، ایشان نیز این واقعه را که خودشان از نزدیک شاهد بودند برای ما تعریف کردند. بر آن شدیم تا دفتر کرامات حضرت، از ذکر این واقعه خالی نباشد. هم اکنون این واقعه و کرامت ارزشمند و شنیدنی را از زبان خادم بزرگوار آستان (سید حسن مرتضوی) می خوانیم:

«حدود ۳۰ سال پیش زنی از شهر اصفهان نزد حاج ملاعباس نریمانی (۱) که دعانویس بود می آید و از ایشان برای باز شدن زبان فرزند چهارپانچ ساله اش دعا می خواهد. ایشان بعد از مدتی از اثر بخشی دعاهایش ناامید می شود و آن خانم را به متوسل شدن به حرم فرزند موسی بن جعفر (ع) ترغیب می کند و می گوید که کاری از دست من بر نمی آید و باید شفای فرزندت را از حضرت ابراهیم (ع) و حضرت اسماعیل (ع) بگیری.

ص: ۵۴

حدود ساعت ده صبح این خانم اصفهانی فرزندش را که قادر به تکلم نبود به حرم مطهر می آورد و به فرزند موسی بن جعفر (ع) متوسل می شود. دست ها را در شبکه های ضریح می اندازد و شروع به دعا و التماس می کند. در حین توسل رفتار نامناسب شاید بدحجابی یا حرفی به دور از ادب از زبانش خارج می شود دست این خانم به شبکه های ضریح می چسبد و نمی تواند انگشتانش را باز کند و هر اندازه تلاش و کوشش می کند تا دستش را رها کند نمی تواند، بدنش شروع به لرزیدن می کند و فریادش بلند می شود. خادم عزیز و محترم آقای سید حسن فرزند سید یوسف تعریف کرد که وقتی من چنین وضعیتی را مشاهده کردم او را سرزنش کردم که چرا حرمت حرم را نگه نداشتی و... .

ایشان چنین ادامه دادند که :

«از ساعت حدود نه صبح تا سه بعد از ظهر طول کشیده بود . وضعیّت بد و نگران کننده ای بود همه مضطرب و پریشان بودیم. تعدادی زائر غریب و تعدادی از اهالی نیز جمع شده بودند.

ناگهان بچه ای که زبانش بند آمده بود وقادر به تکلم نبود فریاد برآورد که: «یا علی!» و زبانش باز می شود و در همان لحظه دست مادرش نیز از شبکه های ضریح رها می شود . و این چنین برای همه محبین اهل بیت علیهم السلام درس عبرت می شود که حرمت این اماکن مقدس را حفظ کنیم .

ص: ۵۵

به نقل از خادم حرم سیدحسن مرتضوی فرزند سیدیوسف :

حدود بیست و هفت سال پیش، من در یکی از اتاق های صحن به اتفاق محمدعلی نریمانی فرزند علی اکبر - ایشان نیز از قدیم الایام خادم افتخاری آستان مقدس بوده است و خودش نیز که شاهد این ماجرا بوده جریان را برای نگارنده تعریف کرده است - نشسته بودیم که ناگهان دسته ای زوار از نجف آباد به امام زاده آمدند. جای تعجب بسیار داشت چرا که وسط هفته بود و همچنین فصل آمدن زوار نبود. زیرا در زمان های قدیم آمدن زوار به امام زاده در فصل زمستان بود. چرا که در این فصل کار

ص: ۵۶

کشاورزی تعطیل می شد و ما بیشترین زوّار را در این فصل داشتیم.

جلو رفتم ، سلام کردم و با تعجب بسیار از بزرگشان پرسیدم، چه خبر است؟! وسط هفته به زیارت آمده اید؟! این فصل سال هیچ وقت به زیارت نمی آمدید!

وقتی چنین مسئله ای را مطرح کردم جواب داد که این کار ما داستانی عجیب و شنیدنی دارد و شروع به تعریف کرد که: «من گله ی گوسفند و مقداری زمین کشاورزی دارم . هر سال یکی از گوسفندان را از همان ابتدای تولّد نذر امام زاده می کنم و به اتّفاق اقوام نزدیک به امام زاده می آیم و پوست، کله و مقداری از گوشت آن را به خدّام حرم تحویل می دهیم و بقیّه را خودمان می خوریم.

امسال نیز همین کار را انجام دادم و یکی از بزّه های کوچک را نذر امام زاده کردم. چند ماهی گذشت تا اینکه دیروز وقتی گله ام در صحرا مشغول چرا بود نگاهی به گوسفند امام زاده کردم. دیدم که گوسفندی سر حال و چاق است! پیش خود فکر کردم ما که گوسفند نذری را تماماً به امام زاده نمی دهیم ، فقط پوست و کله و کمی گوشت آن را تحویل می دهیم ، بهتر

ص: ۵۷

است این گوسفند را برای خودم بردارم و آن گوسفند کوچک تر را که هم سال گوسفند نذری است به امام زاده بیرم، بله! تصمیم خود را گرفتم، که ناگهان دیدم گوسفند نذری به زمین افتاد و شروع به دست و پا زدن کرد! به خود آمدم و فهمیدم که چه تصمیم نادرست و زشتی گرفته ام. ناخودآگاه فریاد زدم که «یا حضرت ابراهیم! گوسفند مال خودت و من چه اشتباهی بزرگی کردم!» این را که گفتم گوسفند دوباره ایستاد و شروع به چریدن کرد. فهمیدم که آقا چه قدر با عظمت و بزرگواریند که حتی این جا هم مراقب احوال و افکار زائرانشان می باشند و همچنین متوجه خطای بزرگ خود شدم.»

امروز خویشان واقوام را به پابوس پسر موسی بن جعفر (ع) آوردم تا هم عذر خواهی کنم و همچنین نذر خود را ادا کرده باشم.

مرحوم علی نریمانی فرزند یوسف سرگذشتی زیبا و شنیدنی داشتند که بنده از مدّاح با اخلاص اهل بیت، جناب حاج عبّاسعلی صادقی، شنیدم .

ایشان این داستان را از مرحوم پدرشان حضرت حجّجالاسلام و المسلمین حاج شیخ محمود صادقی رح\_مه الله علیه نقل می کردند. همچنین نگارنده در زمان حیات مرحوم عباس نریمانی فرزند مرحوم علی یوسف این قضیّه را از ایشان شنیده است.

اکنون این واقعه ی عبرت آموز را از قول آقای صادقی می خوانیم:

«حدود سی سال قبل دسته ای زوّار که از حومه ی شهر اصفهان به زیارت می آمدند در راه زیارت سوار مینی بوس می شوند. این عزیزان مجبور بودند گوسفند نذری را داخل مینی بوس ببرند. بر حسب اتفاق آب بینی گوسفند به شلوار علی نریمانی می مالد و او ناراحت می شود، با دست به صورت گوسفند زده و با ناراحتی می گوید: «کله و گوشتت را چه کسی می خورد که آب بینی ات را به من می مالی؟!»

این جریان می گذرد ولی به خاطرپاکی و صداقت مرحوم علی نریمانی فرزند یوسف، خداوند به او در عالم رؤیا تذکر و هشدار تکان دهنده ای می دهد. مرحوم علی نریمانی تعریف کرده بود که:

«همان شب در عالم خواب دیدم که به زیارت امامزاده می روم، به نظر می رسید ایام نوروز بود و صحن و حرم شلوغ، ولی همین که خواستم وارد صحن شوم به من اجازه ی ورود ندادند و گفتند: «تو که گوسفند امام زاده را می زنی اجازه ی ورود به حرم را نداری!» ناراحت و مکدر از خواب بیدار شدم و

ص: ۶۰



بر خود لرزیدم و متوجه خطای خود شدم. کنترل خود را از دست داده بودم. با اینکه هنگام اذان صبح بود با عجله برای استغفار و عذرخواهی به طرف حرم روانه شدم و متوسل به پسر موسی بن جعفر(ع) شدم و از حضرت ایشان معذرت خواهی کردم. پس از آن نیز چون خودم صاحب کارخانه ی آجرپزی بودم برای جبران خطایم مقداری آجر به آستان مقدس هدیه کردم.»

ص: ۶۱

جناب حاج آقا حسینعلی نریمانی معروف به حاج مرشد (فرهنگی بازنشسته و مدّاح اهل بیت که بیش از سی سال است مسئولیت هیئت عزاداری متوسّلین به شهدای کربلای محل را بر عهده دارند.) برای حقیر تعریف کردند که:

حدود سی سال پیش که ایّام با برکت محرم مصادف با نوروز شده بود با خود فکر کردم که احتمالاً در محل شور و حالی برای محرم نباشد و بهتر است به پابوس ثامن الحجج علی بن موسی الرضا(ع) بروم و آن جا عزاداری کنم.

تصمیم خود را گرفتم و علی رغم مخالفت بعضی دوستان، مبنی بر اینکه اگر به مشهد بروی عزاداری محل سرد می شود به اتّفاق عده ای از اهالی به مشهد مقدّس مشرف شدم ولی باز از

قافله ی عزای سیدالشهدا عقب نماندم و در مشهد هم بلندگو کرایه کردم و به اتفاق دوستان و همراهان، مجالس عزای و سوگواری ترتیب دادیم. علاوه بر دوستان و همراهان، زوّار ثامن الحجج (ع) نیز شور و حال خاصی به مجالسمان داده بودند. دسته سینه زنی راه می انداختیم و در صحن انقلاب (صحن سقاخانه) به عزاداری می پرداختیم.

تقریباً شب های آخر که در فکر نتیجه گرفتن بودم شبی در عالم خواب دیدم در فلکه ای که در اطراف حرم بود ایستاده ام ولی هیچ زائری در آن اطراف نیست و حرم خلوت است. با خود گفتم: «خیلی عجیب است! مشهد و ظهر عاشورا و به این خلوتی!» که ناگهان متوجه شدم کسی از پشت سر با نوک انگشتان دستش، محکم به پهلو می چپم می زند و می فرماید: «شلوغی اگر می خواهی امامزاده نرمی.»

از خواب برخاستم و بر اثر ضربه ای که به پهلو می چپم خورده بود حالت استفراغ و تهوع به من دست داد و حال بدی پیدا کردم و حتی کارم به بیمارستان کشید. در اصفهان در بیمارستان عیسی بن مریم (ع) بستری شدم و به زحمت از این کسالت رهایی یافتم.

ولی عجیب و شگفت این که هنوز هم گاهی مواقع دقیقاً در پهلویم دچار درد می شوم.

ایشان ادامه دادند که از آن زمان به بعد مقید بوده ام که محرّم و صفر حتماً در محل باشم و بنده این جریان را دائماً متذکر مداحان محل می شوم که مبادا در این خصوص مسامحه و سهل انگاری کنند.

ص: ۶۴

۱- نام و نام خانوادگی: فاطمه زین العابدین

۲- نام پدر: نعمت الله

۳- نام و نام خانوادگی همسر: علی صادقی

۴- شغل همسر: کارگر کارخانه

۵- آدرس محل سکونت: شاهپور آباد

۶- تاریخ شفا یافتن: ۲۱/۴/۱۳۷۴

یکی دیگر از ره یافتگان حریم کرامت سیدالکریم و فرزندش (ع) خانم فاطمه زین العابدین است. بیماری اعصاب، سردرد و از خودبی خود شدن، امان از او گرفته و کار به جایی رسیده است که کارهای خانه را نمی تواند انجام دهد و رفتن به

بیمارستان برنامه‌ی عادی و روزمره‌ی خانواده شده است و حتی بعضی روزها دو سه بار به بیمارستان خورشید رفت و آمد می‌کنند.

همسر ایشان آقای صادقی برای بهبود حال ایشان از هیچ کاری دریغ نورزید و تمام توان و وقت خود را صرف این کار کرد ولی نتیجه‌ای نگرفت. دیگر در فضای خانه از نشاط و امید خبری نیست و آقای صادقی تاب و شکیبایی ندارد. تا این که بر اثر ناراحتی زیاد به برادر خانمش می‌گوید: «فاطمه را به امامزاده ببر و اگر حالش خوب نشد نیاورش». برادر فاطمه نیز وقتی وضعیت را این گونه می‌بیند، فاطمه را به آستان مقدس فرزند موسی بن جعفر(ع) می‌برد. مادر، مادر شوهر و خواهر فاطمه نیز همراه او هستند.

چگونه است حال دردمند و گرفتاری که علاوه بر تحمل درد، امید به نجات و رهایی ندارد و حتی از خانه، دلشکسته بیرون آمده است؟!

برادر نیز در حال دخیل بستن به او نهیب می‌زند که: «تا خوب نشدی به خانه بر نخواهی گشت.»

ص: ۶۶

این جاست که با دلی شکسته و از کسان بریده، دست به دامن حضرت ابراهیم(ع) و فرزند بزرگوارش حضرت اسماعیل(ع) می شود و شفای خود را از پسر موسی بن جعفر(ع) می خواهد.

همراهان مشغول ذکر و دعا می شوند. در آن میان چند دفعه فاطمه از حالت عادی خارج می شود و اطرافیان با گریه و توسیل به دورش حلقه می زنند و عاجزانه شفای او را از فرزند موسی بن جعفر(ع) می خواهند. آخرین بار که از خود بی خود می شود، کسی از اطرافیان به دور بسترش نمی آید! در حالتی که نمی داند خواب است یا بیدار، خورشید کرامت طلوع می کند. سیدی بزرگوار با شالی سبز رنگ و در نهایت جدّابیت و زیبایی، دست کرم به سر بیمار دلشکسته می کشند، چیزی در دستش می گذارند و می فرمایند: «بلند شو خوب شدی.»

خداوندا! فاطمه شفا پیدا کرده است .

مشتش را باز می کند سگه ای پنجاه ریالی در مشت خود می بیند که آن را به عنوان تبرک نگهداری می کند.

آن شب تا به صبح حرم ، سراسر سلام و صلوات و ذکر و روضه خوانی بود، تا اینکه صبح گروه زیادی از اهالی

ص: ۶۷

شاهپورآباد و اهل امامزاده جمع می شوند و مردم روستای شاهپورآباد با طبل و موزیک و فیلمبرداری به استقبال شفا یافته می روند .

ص: ۶۸



## شفای مادر و مصلحت فرزند

۱- نام و نام خانوادگی: عصمت احمدی

۲- نام پدر: احمد

۳- شغل همسر: کارگر کارخانه

۴- آدرس محل سکونت: شاهپورآباد

۵- تاریخ شفایافتن: ۲۲/۴/۱۳۷۴

نگارنده وقتی برای مصاحبه و فیلمبرداری به خانه ی فاطمه زین العابدین رفته بود با خانم عصمت احمدی ( جاری خانم زین العابدین) نیز مصاحبه کرد. ایشان نیز به بیماری اعصاب دچار شده بود و نقل می کرد که یک شب بعد از شفایافتن خانم

ص: ۶۹

فاطمه زین العابدین، اونیز توسط حضرت ابراهیم(ع) شفا یافته است و توضیح داد که:

«وقتی زن برادر شوهرم، خانم فاطمه زین العابدین، را پس از شفا یافتن به خانه آوردند من نیز به دیدن او رفتم، وقتی وارد خانه شدم و دیدم که فاطمه شفا پیدا کرده و من هنوز مریض و دردمندم، دلم شکست و به گریه افتادم. اطرافیان وقتی حالم را این گونه دیدند بدون اینکه خودم بفهمم مرا به آستان مقدس حضرت ابراهیم(ع) و فرزندش حضرت اسماعیل(ع) آورده بودند و دست مرا با تکه پارچه ای به ضریح مطهر بسته و خودشان دست به دامن آقا شده بودند .

حدوداً ساعت ده شب در عالم رؤیا مشاهده کردم که سید بزرگواری کنارم ایستاده و به من امر کردند که «بلند شو چرا خوابیده ای؟!» گفتم: «نمی توانم بلند شوم سرم درد می کند و اصلاً توان ایستادن ندارم.» فرمودند: «آب این استکان را بخور و بلند شو.» بعد از خوردن آب عرض کردم، آقا من پسری نیز دارم که فلج است او را نیز شفا بدهید. فرمودند: «خودت خوب شدی ولی پسرت مصلحت نیست.» از خواب بیدار شدم. من که آمدنم به پای خود نبود و مرا داخل پتو گذاشته و به حرم آورده بودند

ص: ۷۰

به پای خود برگشتم و از آن زمان تاکنون هیچ ناراحتی و دردی ندارم. من که مدتی در بیمارستان خورشید بستری بودم و دکترها اجازه مرخصی به من نمی دادند، اکنون کاملاً به حالت عادی برگشته ام و به زندگی روزمره، بدون ناراحتی ادامه می دهم ولی همان گونه که آقا فرمودند بهبودی پسر مصلحت نبود و پارسال پسر فلجم به رحمت خدا رفت.»

( تاریخ مصاحبه ۷/۱/۱۳۸۱ )

ص: ۷۱

به نقل از: حاج رضا نریمانی فرزند مرحوم حاج اسماعیل:

حدود نود سال پیش مزرعه ی الله آباد که از مزارع اطراف امامزاده است مالکی به نام مشیر داشت. مشیر برای حفظ و حراست از مزارع کشاورزی اش احتیاج به دشتبانی قوی هیکل و شجاع داشت تا بتواند مزارع اش را از دست برد سارقان و دزدها حفظ کند. به همین منظور شخصی از اهالی دولت آباد به نام حاج اسدالله را برای دشتبانی مزارعش انتخاب کرده بود.

یک روز یکی از همشهریان حاج اسد الله به قصد سرقت گندم ها به مزرعه ی الله آباد می آید ولی حاج اسدالله ممانعت

می کند و بین آن ها درگیری به وجود می آید و حاج اسدالله به دست او کشته می شود. قاتل تمام اسباب و وسایل حاج اسدالله را بر می دارد و او را در داخل چاهی می اندازد.

پس از این که جسد در داخل چاه پیدا می شود، صاحبان خون به جست و جوی قاتل می پردازند و از آن جا که حاج اسدالله مردی شجاع و قوی هیکل بوده چنین حدس زدند که باید به دست کسی کشته شده باشد که قوی هیکل و نیرومند باشد.

بنابراین در بین اهالی محل به دو سه نفر سوءظن پیدا می کنند و چون جای پای قاتل در کنار چاه مانده بود به راحتی می توانستند با اندازه گرفتن جای پای افراد متهم، فرد مورد نظر را شناسایی کنند. این کار را کردند و شخصی به نام صفر تمام خصوصیاتش با قاتل فراری منطبق شد (صفر عموی حاج رضا نقل کننده این جریان و سرگذشت بوده است) و دفاعیات صفر برای رفع اتهام بی فایده می ماند و قرار بر این می شود که صفر خون بهای حاج اسدالله را بدهد و چون او پول و سرمایه زیادی نداشت حاج اسماعیل برادر صفر (و پدر حاج رضا نقل کننده ی سرگذشت) در صدد فراهم کردن خون بها بر می آید.

حاج اسماعیل پول فراهم شده را داخل کیسه ای می ریزد و قرار بر این می شود آن را به صاحبان خون تحویل دهد.

روزی که می خواهد خون بها را بپردازد به آستان مقدّس حضرت ابراهیم (ع) وارد می شود و دو رکعت نماز می گزارد و به سیدالکریم عرضه می دارد که «آقا خودت بهتر میدانی که برادرم صفر قاتل نیست و صاحبان خون به ناحق این پول را از ما می گیرند. اگر قاتل حاج اسدالله پیدا شود من این پول را به جای اینکه این گونه به ناحق بدهم خرج آستان مقدّست می کنم.»

حاج اسماعیل برای پسرش حاج رضا چنین تعریف کرده بود که: «من هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که همسر صفر سراسیمه خود را به من رسانید و گفت که قاتل حاج اسدالله پیدا شده است.»

حاج اسماعیل بنا بر نذر خود ایوانی برای آستان مقدّس می سازد و همچنین هزینه ی چراغ امام زاده را نیز می دهد.

چراغ امام زاده چراغی نفتی بود که بر بالای چوب بزرگی بر فراز ایوان امام زاده نصب می شد و در شب از فاصله های دور پیدا بود و حتّی این چراغ برای مسافرانی که در دل شب از

اصفهان به طرف امام زاده و آبادی های اطراف می آمدند راهنمای دقیق و مطمئنی بود.

حاج رضا نریمانی تعریف کردند که:

«حدود ۵۰ سال چراغ امام زاده بر فراز ایوان بلند امام زاده روشن بود و پدرم تمام هزینه های این چراغ را می داد و حتی بعد از مرحوم پدر، من هم چندین سال، تمام این هزینه ها را بر اساس نذر پدرم تا زمانی که برق نیامده بود می دادم.»

ص: ۷۵

به دنبال جست‌وجو برای یافتن و ثبت و ضبط کرامات حضرت ابراهیم(ع) و فرزند بزرگوارش حضرت اسماعیل(ع) با خبر شدیم که دست کریم و شفا بخش حضرت به سر خانواده ای از افغانی های مقیم ایران نیز رسیده است. خدمت این خانواده ی محترم رسیدیم و از عنایتی که شامل حالشان شده بود جویا شدیم. خانم صدیقه یوسفی این ره یافته ی حریم کرامت چنین نقل کرد که: «من متولد افغانستان هستم و چند سالی است که به ایران مهاجرت کرده ایم، زمانی که در افغانستان بودم دچار بیماری لاعلاج تنفسی شدم به گونه ای که آسایش را از من گرفته بود و در موقع شدت بیماری بیهوش می شدم. هر چه به



پزشک مراجعه کردم نتیجه ای نگرفتم تا این که شبی در عالم رؤیا سید روحانی بزرگواری همانند حضرت امام خمینی -  
رحمه الله علیه- را به خواب دیدم که به من فرمودند: « برو به ایران، هم مریضی ات خوب می شود و هم وضع اقتصادیتان بهتر  
می شود.» از خواب بیدار شدم و به فکر فرو رفتم. خدایا این چه خوابی بود؟!

تا این که پس از چندی به فکر آمدن به ایران افتادیم و بالاخره پس از زحمت زیاد و تلاش مشقت بسیار  
به ایران رسیدیم. به پزشکان مختلفی مراجعه کردم ولی نتیجه بخش نبود و حتی در یکی از بیمارستان های اصفهان به خاطر  
این که افغانی بودم برخورد بدی با من شد.

«خداوندا دردم را به چه کسی بگویم؟! چه کسی می تواند پناه غریبی مثل من باشد؟! شوهرم نیز که توان پرداخت هزینه های  
معالجه و آزمایش های مختلف را ندارد؛ چرا که کارگر زحمت کشی است که پنج شش سرعایل را هم نمی تواند با این  
درآمد اندک و بیکاری های پیاپی اداره کند. خداوندا! من نیز بنده ای هستم از بندگان تو، به کجا پناهنده شوم؟!» تا اینکه در  
ماه مبارک رمضان ۱۳۷۹، شب ولادت کریم آل طه حضرت

امام حسن مجتبی (ع) به طور عجیبی متوجه بارگاه مقدس و ملکوتی حضرت ابراهیم (ع) شدم و چشم به عنایتش دوختم و دل به کرامتش بستم. به اتفاق خواهرم رهسپار امامزاده شدیم و در حرم مطهر به فرزند موسی بن جعفر (ع) متوسل شدیم.

من که متوجه هیچ چیز نبودم و حتی هنگام آمدن نیز به پای خود نیامده، بی هوش کنار ضریح افتاده بودم ولی خواهرم پس از دخیل بستن من دست به دامان شفاعت حضرتش زده و بسیار گریه و زاری کرده بود و تمام آزار و اذیت هایی که در دیار غربت متحمل شده و تبدیل به عقده ی دل شده بود به آقا می گوید و عرضه می دارد که «من با بچه های کوچک خواهرم چه کنم؟» و از فرزند موسی بن جعفر (ع) شفای مرا می خواهد و....

تا اینکه در عالم خواب مشاهده کردم که روحانی بزرگواری بالای سرم دعا می خواند. از خواب بیدار شدم و به خواهرم گفتم: «این روحانی کیست که بالای سرم دعا می خواند؟!» گفت: «بخواب، هیچ کس نیست. بگذار می خواهم نماز و دعا بخوانم.» تا اینکه این کار چند بار تکرار شد. دفعه ی آخر در عالم رؤیا دیدم که دو سید بزرگوار یکی با لباس سفید

و دیگری با لباس سبز بالای سرم آمدند. یکی از آن‌ها فرمودند: «بلند شو.» تا این جمله را شنیدم بدنم شروع به لرزیدن کرد و از خواب بیدار شدم؛ در حالی که هیچ دردی احساس نمی‌کردم و از آن زمان صحیح و سالم و امیدوار به پناه مستحکمی زندگی خود را ادامه می‌دهم.»

ص: ۷۹

«دقیقاً در همان بیابان و صحنه‌ای که در خواب دیده بودم»

روزی که برای مصاحبه با خانم یوسفی به منزل آن‌ها رفته بودیم خواهر صدیقه یوسفی (زینب یوسفی) کرامتی تعریف کرد زیبا و دلنشین که نقل آن را خالی از لطف ندیدم و هدیه کردن آن را به محضر شما خوانندگان فرهیخته و دلداده به آل‌الله به جا و به‌مورد می‌بینم.

ایشان چنین نقل کرد که:

من برادری داشتم به نام جلیل که در اثر سانحه‌ی تصادف درگذشت. راننده‌ی اتومبیلی که باعث کشته شدن برادرم شده

ص: ۸۰

بود با بی انصافی تمام جنازه را در بیابان های اطراف کاشان انداخته و فرار کرده بود... .

وقتی برادرم به خانه برگشت و از کسی هم خبری در خصوص او نشنیدم جریان را به نیروی انتظامی خبر دادم. جست و جوی نیروی انتظامی نیز پس از تلاش ها و زحمات زیادی که متحمل شد بی نتیجه ماند .

«خدایا چه کنم؟! الان نه شبانه روز است که از او اطلاعی ندارم.»

تا اینکه بوی خوش شفایافتن خواهرم صدیقه یوسفی در مشام ذهنم پیچید و مرا به گلستان زیبا و روح افزای فرزند موسی بن جعفر(ع) برد و دست به دامن پناه غریبان زدم و در حالتی غیر قابل توصیف به حضرت(ع) متوسل شدم و عرضه داشتم که: «من از برادرم جلیل خبری می خواهم. پسر موسی بن جعفر(ع)، اگر خدای نکرده برادرم کشته شده است حداقل جنازه اش پیدا شود و ...»

همان شب در عالم رؤیا جنازه ی عریان برادرم را در بیابانی دیدم که دو آقا و سید بزرگوار اطراف جنازه ایستاده اند و از آن محافظت می کنند. از خواب بیدار شدم.

ص: ۸۱

« خداوندا! این چه خواب عجیبی بود؟! » همان روز ساعتی از صبح نگذشته بود که نیروی انتظامی خبر پیدا شدن جنازه ی برادرم را به من داد و جالب و حیرت انگیز اینکه جنازه ی برادرم دقیقاً در همان بیابان و صحنه ای که در خواب دیده بودم پیدا شد.»

ص: ۸۲

«روضه‌خوان موسی بن جعفر (ع)»

حضرت حجه الاسلام محمدعلی رحیمی از برادران افغانی مقیم ایران است. ایشان در سال ۱۳۷۹ از افغانستان به ایران مهاجرت می‌کند و پس از امتحان ورودی، محصل علوم دینی در حوزه علمی ذوالفقار اصفهان می‌شود. او نیز یکی از بهره‌مندان سفره‌ی کرامت سیدالکریم است که افتخار آشنایی با او را پیدا کردیم.

در اسفند ماه ۱۳۸۱ (شام عاشورا) به منزل ایشان رفتیم و از سرگذشتش جو‌یا شدیم. ایشان چنین نقل کرد که:

«من پس از اینکه مقیم ایران شدم و در حوزه ی علمیّه ی اصفهان مشغول به تحصیل شدم تنها نگرانی ام، خانواده ام بود که هنوز در افغانستان به سر می بردند که فتنه ی طالبان در آن غوغا به پا کرده بود .

تا اینکه یک روز حاج آقا ابراهیمی که ایشان نیز از روحانیون افغانی مقیم ایران است به من خبر داد که پدر و مادرت تلفن زده اند که به اتفاق زن و بچه ات به ایران آمده اند و هم اکنون در شهر زابل منتظر شما هستید تا آن ها را به اصفهان بیاوری. با شنیدن این خبر سر از پا نشناختم و عازم زابل شدم .

وقتی به زابل رسیدم دیدم پدر و مادر و خانواده ام در اتاقی کثیف اقامت کرده اند که توصیف آن به دور از ادب است. این وضعیت و سختی ها و گرسنگی و تشنگی های سفر افغانستان به ایران حال همه ی آن ها را پریشان کرده بود. خصوصاً چهار کودک ضعیف و ناتوان که- یکی از آن ها فرزند من بود- از بیماری اسهال رنج می بردند و گرسنگی و تشنگی های راه آنها را بی تاب کرده بود و حتّی کار به جایی رسیده بود که گفتم می میرند .



ولی با تمام سختی هایی که بود بالأخره به اصفهان رسیدیم و در شهرک امام حسین (ع) که در جوار امامزاده ی نرمی است در منزل پسر حاج آقا ابراهیمی سکنی گزیدیم .

حوزه ی علمیه به خاطر غیبت زیادم شهریه ی مراقطع کرده بود و مراجعات مکررم نیز فایده ای نداشت و در جواب من می گفتند که ما نمی توانیم به طلبه ای که نظم مدرسه را نادیده بگیرد شهریه بدهیم و ... .

ناراحت و پریشان به خانه آمدم و وضعیت خود را با پسر حاج آقا ابراهیمی که در منزلش رخت اقامت افکنده بودیم در میان گذاشتم و به ایشان گفتم شما به خاطر خدا هزینه های زندگی و معالجه ی خانواده ی من را تقبل کن ان شاءالله وقتی فرجی حاصل شد جبران خواهم کرد .

چند روزی به همین منوال گذشت و در اثر مراجعه به پزشک، بچه ها سلامتی را باز یافتند ولی فرزندم محسن همچنان مریض و ناتوان بود و به گونه ای ضعیف شده بود که از ساق پایش فقط پوستی مانده بود پر از چروک که به راحتی روی ساق پایش می چرخید و علاوه بر این ضعف و سستی و بیماری اسهال راه امید را بر ما بسته بود و هر غذایی که به او می دادیم

فوراً دفع می شد و جذب بدنش نمی شد. پزشکان نیز ما را جواب کردند و گفتند معده ی این طفل کاملاً از کار افتاده و هیچ فایده ای ندارد و یکی از آن ها به طور علنی و صریح به من گفت: «فایده ای ندارد و بیهوده به پزشک مراجعه نکن.»

قطع شدن شهریه و این اوضاع پریشان، دلم را خون کرده بود ساعت یازده شب بود وضو گرفتم و به نماز ایستادم و با خدای خود به راز و نیاز مشغول شدم نماز که تمام شد همسرم بچه را به کنار سجاده آورد و اظهار نگرانی کرد، فهمیدم که فرزندم در حال مرگ است و نفس های آخر را می کشد دل به دریای تسلیم و رضای خداوندی زدم و پایش را به طرف قبله کشیدم و در انتظاری مرگبار دقایقی سخت را پشت سر می گذاشتم، ثانیه ها می گذشت و مرغ افکارم به هر سو پر می کشید که ناگهان فکری به ذهنم خطور کرد اگر بمیرد با هزینه ی کفن و دفن چه کنم؟! من که حتی توان خرید مایحتاج اولئیه و ضروری را ندارم چگونه می توانم این هزینه ها را متحمل شوم!

«خدایا! چه کنم؟!» ناگهان به خود نهیبی زدم که: «محمدعلی تو که از ده، دوازده سالگی روضه خوان بوده ای

و چه بسیار که روضه موسی بن جعفر(ع) خواننده ای مگر این امامزاده پسر موسی بن جعفر(ع) نیست؟! پس چرا تنبلی می کنی؟!»

تا این فکر آسمانی به ذهنم خطور کرد بچه را بغل کردم و به اتفاق همسرم به طرف حرم مطهر پسر موسی بن جعفر(ع) آمدم و چنان وضعیّت روحی داشتم که حتی بدون اذن دخول وارد حرم مطهر شدیم و دست بر دامان پسر باب الحوائج(ع) زدیم و بی اختیار و بدون توجه به اطراف، بلند بلند شروع به گریه کردیم و من عرضه داشتم که: «فرزند موسی بن جعفر(ع)! وضعیّت اقتصادیمان را که می دانی، دکترها نیز بچه ام را جواب کرده اند و فرزندم در حال مرگ است. چه کنم؟! چه کسی از من حمایت می کند؟! چه کسی پناه غریبی مثل من خواهد بود؟!»

دقایق زیادی را به توسّل گذراندم تا اینکه ناگهان دلم تسکین پیدا کرد و آرامش عجیبی پیدا کردم و انگار که حوائج خود را گرفته بودم به خانه برگشتیم.

فردا صبح وقتی به حوزه ی علمیّه رفتم پس از گفتگوی کوتاهی با مسئول روحانیون افغانی حوزه به طور عجیبی شهریه ام بر قرار شد و سرحال و با نشاط به خانه برگشتم. وقتی به خانه

برگشتم با چهره ی شاداب و سرزنده همسرم روبرو شدم. با تعجب پرسیدم چه خبر است؟! گفت: تو سل دیشب کار خود را کرده و بچه بهبود یافته است و امروز هر چه غذا خورده جذب بدنش شده است و ...

من نیز خبر برقراری شهریه ام را به او گفتم و این گونه دست کریم فرزند موسی بن جعفر (ع) جانی دوباره به ما بخشید و آنچه برای ما هنوز هم جای شگفتی و تعجب است این که دستگاه گوارشی که غذا را به هیچ وجه جذب نمی کرد و بلافاصله بعد از خوردن غذا آن را دفع می کرد و حتی پزشک های معالج بارها به من گفته بودند که معده این بچه درمان پذیر نیست و دیگر به ما مراجعه نکنید، بهبود یافت و از آن زمان تا کنون هیچ ناراحتی نداشته است و حتی یک بار هم به پزشک و معالجه احتیاج پیدا نکرده است .

یک روز صبح وقتی می خواستم [\(۱\)](#) به سرکار بروم یکی از نزدیکانم بر حسب اتفاق مرا دید و گفت: «فلانی، وای به حال کسی که امروز بمیرد!» گفتم: «چطور؟» گفت: «دیشب در عالم خواب دیدم عده ای قصد دارند میتی را داخل صحن امامزاده دفن کنند ولی آقای بزرگواری (به نظر می رسید که حضرت امام موسی کاظم (ع) باشد) اجازه ی دفن کردن میت را نمی داد و می فرمود: «می روند هر گناه و خطایی را مرتکب می شوند و می آیند مرده هایشان را اینجا در صحن پسر من دفن می کنند.» در این میان از اقوام این میت، زن سیده و مؤمنه ای آمده بود و به

ص: ۸۹

حضرت التماس می کرد که حالا به خاطر من اجازه دهید این میت را دفن کنند. تا این که حضرت اجازه داد و میت را دفن کردند .

هنگام صبح من این خواب را از ایشان شنیدم ولی هنگام برگشتن از سرکار متوجه شدم که خواب ایشان از رؤیاهای صادقانه بوده است و دقیقاً همان روز شخصی را در صحن در همان موضع که ایشان در خواب دیده بود دفن کردند که نه تنها ظاهر الصلاح نبود بلکه به گناه و فساد اخلاقی شناخته شده و معروف بود.

ص: ۹۰

نگارنده در این گشت و گذار حدود دو ساله در بوستان سر سبز و با طراوت کرامات حضرت ابراهیم و فرزندش علیهما السلام به این نتیجه رسیده است که بخش اعظم و غیر قابل شمارش کرامات سیدالکریم و فرزندش علیهما السلام آن قسم کرامات است که شخصی دردمند، گرفتار و حاجتمند به این آستان مقدس متوسل می شود و نذر می کند که اگر حاجتم روا شد مثلاً فلان مبلغ یا فلان جنس را هدیه خواهم کرد یا فلان خدمت را به آستان مقدس خواهم کرد و چه بسیار است هدایا و نذوراتی که این گونه به آستان مقدس تقدیم شده است .

در این مدّت بنده بسیاری از آن ها را شنیده ام و بنا به گفته هیئت امنای معتقد و زحمتکش آستان، هفته ای نیست که از این گونه هدایا، به آستان مقدّس تقدیم نشود .

بر این اساس ذکر و انتخاب این کرامات کاری سخت و تقریباً غیر ممکن است ولی بر اساس وظیفه و به اندازه وُسع و مجال سخن یک نمونه از این کرامات ذکر خواهد شد، چرا که:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

ص: ۹۲



## چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

آقای رضایزدیان فرزند قربانعلی متولد سال ۱۳۳۴ یکی از کسبه ی محترم و زحمتکش شهر اصفهان است و در خیابان سروش صاحب یک باب مغازه ی شیرینی فروشی است. ایشان چنین تعریف کردند:

پدرم هر سال مارا به زیارت حضرت ابراهیم(ع) می آورد و ما هم بعد از مرحوم شدن پدرمان هر سال باخانواده به زیارت آمدیم.

تا این که سال ۱۳۸۱ روز تاسوعا به این آستان مقدّس مشرّف شدیم. هنگام برگشت همسرم که زنی مقید به آداب اسلامی است به من گفت: «با وجود این همه مکان های مقدّس،

ص: ۹۳

چرا به این محل می آییم؟ همچنین این جا که امکانات مناسب برای پذیرایی از زوّار را هم ندارد و...

همان شب، یعنی شب عاشورا، خانمم در عالم رؤیا می بیند که به آستان مقدّس و ملکوتی حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل (ع) وارد شده است و در صحن امام خمینی (ره) در ایوان نشسته است. لازم به ذکر است خانمم با صحن امام خمینی (ره) آشنایی چندانی نداشت چرا که بیشتر از همان صحن شهدا- علیهم الرّحمه- وارد حرم مطهر می شد. آقای یزدیان از قول همسرش چنین نقل کرد که:

«آن شب در عالم رؤیا دیدم که در صحن امام خمینی (ره) در محوّطه ی ایوان سمت راست نشسته ام و مشغول خواندن قرآن هستم و طرف دیگر دو سیّد جوان بسیار خوش منظر نشسته اند و آن ها نیز مشغول تلاوت قرآن کریم هستند ولی با صوت بسیار زیبا و دلنشینی که من تاکنون صوتی به آن زیبایی نشنیده بودم. جلو رفتم و سلام کردم و عرضه داشتم. «من هم قرآن می خوانم ولی نمی توانم مثل شما بخوانم» فرمودند: «بخوان»

من چند آیه را خواندم. فرمودند: «خوب است. باید بیشتر تمرین کنی.» همین که خواستم خداحافظی کنم

فرمودند: «به شوهرتان سلام برسانید و بگویید مبلغ یک میلیون تومان به آستان کمک کند.»

از خواب بیدار شدم. پشیمان و متحیر مانده بودم پشیمان از آن جهت که چرا دیروز هنگام برگشتن از امام زاده چنان حرفی را زدم و متحیر و شگفت زده از خوابم. چرا که مبلغ یک میلیون تومان برای ما مبلغ کمی نبود. خواب را برای شوهرم تعریف کردم ولی سردرگم از تعبیر آن خواب بودیم.

آقای یزدیان چنین ادامه دادند که: حدود ۴۵ روز از این ماجرا گذشت تا این که به زیارت امامزاده آمدیم. جالب است بدانید بنا به گفته خانمم ایوان دقیقا همان ایوان بود که در خواب دیده بودم.

من که حدود چهار ماه قبل از این، ماشینم را دزد برده بود و هیچ خبری از آن نداشتم در حرم مطهر به فرزند موسی بن جعفر (ع) متوسل شدم و عرضه داشتم که: «آقا اگر ماشینم پیدا شد یک میلیون تومان به آستان مقدس تقدیم می‌کنم.»

تا این که چند روز بعد، از اداره آگاهی خبر آوردند که ماشینم در شیراز پیدا شده است و این گونه سید الکریم ذره پروری کرد و حاجت مرا برآورده کرد.

من نیز بدون معطلی یک میلیون تومانی را که قول داده بودم به هیئت امنای آستان مقدس تقدیم کردم.

والسلام

از کلیه زائران بزرگوار و مؤمنین و مؤمنات التماس دعا داریم.

ص: ۹۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

